

در وصایای رسوله

بنسبت مرحوم سید جید فاضل بود الله شوشتری از مرحوم علامه اعلی الله مقامه نقل فرموده است که در
 حضرت سلطان محمد خدابنده بامتد و مسلمی استی احتجاج فرمود یعنی آن تا سید سوال کرد بجهت دلیل صلوات بر
 غیر رسول جائز است علامه فرمود الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا ان الله وانا الیه راجعون اولئك علیهم
 صلوات من ربهم سبتنا سب سوال کرد چه مصیبتی باشد از سید فرمودند مصیبت اعظم از این نمیشود که
 مانند فرزند می دارند که بعضی از منافقین را بروی خرچ میدهند پس سلطان و حاضرین خندیدند
 و بعضی از فضلا ایند و بیخ را خوش گفته اند اذ العلوئی تابع ناصبتا یمذبه فاهو من اینه
 و کاز الکلب خیر منه طبعاً لایزال کلب طبع اینه پند پس باطنی نشوید باعمال فیه صاده از شما ماها
 رعایا را منصرف و منحرف از سبادت کریم و بجا نبوت نماید و اگر چنین است موت شما و الا لازم
 نیست و حتی برمانداید بلکه خلافان مأمور به مابنده کانت الا این است و عقیده از ابو حنیفه معرفت
 زباده است که گفت حُبَّ الْهُودِ لِيَالِ مُوسَى ظَاهِرٌ وَوَلَا مَرْئِي اِخْتِهَ بَادٍ وَايَاتُهُمْ مِنْ قَبْلِ
 هُرُونَ الْاُولَى بِهِمْ اَقْتَدُوا وَاوَكِلْ نَوْمَ هَادٍ وَكَذَّالِ النَّصَارَ بَكْرَمُونَ عَجَبَةٌ لِيَسْجِرَهُمْ نَجْرًا مِنْ الْاَعْوَادِ
 قَتَى نُبُوَالِي اِلْ اَحْمَدُ سَلِمٌ فَنَاوَهُ اَوْنَمُوهُ بِالْاِحْمَادِ لَمْ يَحْفَظُوا حَقَّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ فِي الْاِيهِ وَاللَّهُ بِالْمُرْصَادِ
 خلاصه در بنات و انساب سادات بسید کائنات با بجهت اوست نسبت است با واسطه کالات معنویه است معنی
 که مطلق شد و لوت علی و علی باید خواست سیر گفته میشود بعضی از ارحام و اقارب حضرت رسول از بعضی دیگر از
 جهت علوم و حکم و معارف و چهره برتر اند و بهتر اند و از این راه مرتبط اند با انجناب و با خداوند سبحان و این ارتباط
 از برای غیر سادات هم جائز است یعنی هر کس از بزرگواران متابعت نمود فی الحقیقه بناحت نبوی قریب معنوی
 دارد و محبوب خداست کما قال الله تعالی فَيُؤْتِيكُمْ مِنْهُ مِمَّا تَرْضَوْنَ وَاللَّهُ يَرْضَىٰ عَنِ الْعَالَمِينَ حضرت رسول را نمود
 از برای او و اجرات و محبت بنسبت انجناب امثال امرو حکم امام زمان است پس از این جهت از تمام سادات
 افضل است از ایشان که افضل شد بطریق اولی از دیگران افضل خواهد بود حتی از علماء و کلین و اخبار و ابرار
 از آنکه مرحومه از آنکه مناط علم و عمل است چون کمال علم و عمل در او موجود شد چیزی که علاوه دارد این سید
 شمع نسبت کرده است فرزند پیغمبر است ظاهر او باطنها حضرت امام زاده عبد العظیم بن عبد الله حنی افضل
 و اکل از تمام سادات و کافه رعایاست و کسی بمقام او نمیرسد بجهت کثرت یکی از آنها علوم و اسرار و معارف
 است که از چند فرزند هدی بوی الفاء و انا صد کردید و معلوم است حضرت عبد العظیم استخفاف
 است بعد از ان علوم و اسرار را داشته است که در خلوات مستفیض و بهره مند شد و یکی دیگر کمان اسرار
 آن سید جلبل الشان است از آنکه سائر سادات از استطاعت با نداشتند و نمیشدند حکمان
 مفاتر و مآثر و اسرار و آثار ایشان را بنمایند لهذا حو نها و مالها شان در معرض تلف شد بخوبی فکر
 میشود و یکی دیگر نسبت از خلفاء جور بود که بفرمایش ائمه هدی و مذهب ایشان باید متعل با ملامت

و علامه
 سید جید فاضل
 در وصایای رسوله

فرستاده است
 در این کتاب
 کلامی

در وصایای رسوله
 سید جید فاضل
 در وصایای رسوله

تفتیل

باشند و حضرت عبد العظیم کمال تقیه را فرمود و مانند سائرین از سادات از زبده و غیر هم خروج بسف
نمود چنانکه بعضی از امامان بجهت هائی که میدانشند هجرت از وطن کردند و انواع ظلم ظالمین را متحمل شدند
حضرت عبد العظیم نیز تحمل کرده با سر و فرمان امامان از مولد و مسکن خود هجرت فرمود و اتقاء
نفوس نکته و دماء سادات و دوستان ایشان را کرد و مردم را ببقیه امر میفرمود و مخدیه و مخوف
از خروج بسف میکرد پس آن بزرگوار ثو سئل بائمه طاهرین و تثبیت بحمل المین و کتاب عین نمود و همه
کلی اولویت و افضلیت حضرت عبد العظیم در آن زمان که زمان خوف و تقیه بود بر سادات دیگر از
واظهار مرجع امام بوی قبول تقیه و کتمان سرتو تاسی با ایشان بوده است هر قدر امام زمان بعضی
سادات را که معروف بدعوت بودند و مردم را دعوت بامامت میدادند علی بن الحسین میگرداند منع فرمود
برای علمیکه بعواقبش اورد داشتش لثانی نمودند و کشته شدند و بیاید اخبار یک دلالته بر وقت و
ائمه طاهرین بر سادات دعوت مقبولین و اندوه و محنتی که بر قتل ایشان داشتند و مونه که برای
عیالشان مقرر داشتند و یکی دیگر عمل و زهد و ورع و تقوی است که از حضرت عبد العظیم در سرتو
علانیه که کتمان اسرار و تقیه از آثار از است یعنی چه عالی است که خاوی علوم کثیره است لیکن اثر
وی ندارد و عملی نمیکند اما حضرت عبد العظیم بر آنچه عالم بود عمل کرد و بجهت عمل آنجناب اینهمه آثار
و انوار از منار خیریه اش ظاهر است پس در بعضی معنوی و قرب روحانی بخوبی که حضرت عبد العظیم غمناز
شدت پیادت که بر رسول کریم دارد سائرین از سادات ندارند بلکه میگوئیم معنی سیادت تصحیح این
نسبت است اتصال و ارتباط بان بزرگوار معنا علاوه از تمام آنها فشر احکام و تعلیم علوم و تکلیف
و توبه قلوب است که از شیعیان و موالیان وی فرمود که بعثت ببناء و بندهکان خاص خدا برای همین بود
و چه دستا از علماء کردارشان باغراض نفسانیه است و ارشادشان مرتبه خدا و رسول و ائمه طاهرین
نشان اما حضرت عبد العظیم کردار و گفتار افعال و اقوال وی بر حسب احادیث صحیح آینه مرتبه خدا و
وائمه اطهاره بوده است از حسن سعی از سجد جلیل جهال از ساکنین این حدود بشاهراه هدایت رساند
و از بنه ضلالت و گمراهی برآمدند و نتیجه علم و عمل و میل خاطر حضرت پیغمبر هم همین است پس خوب است که سادات
و بنو فاطمه که معاصرین زمان ما هستند و افتخار این ائمه بواسطه وجود ایشان اسناحوال و افعال حضرت
عبد العظیم را سرمشق قرار داده بهمان منج و طریق مشی نمایند و دانشن حالان شان استبد کریم منوط است
بطلاعه این کتاب خوش است برای اطلاع بعضی از اهل خیر و فضل و هنر و تجلیل ذریه حضرت خیر البر
سه حکایت که منظور نظر است بنویسم **حکایت اول** ابو الحسن علی بن الحسین سعوی در کتاب مرد
الذهب در باب عصبتی بین طایفه تزاریه و عیالیه نوشته است که شاعر اسدی که در تشیع و محبت رسول
از امران زمان بنام بود در بصره فرزند شاعر که مکنی بابو فراس موسوم به امام است ملاقات نمود و گفتای با او

کتابت شده است
بازرسی شده است
تاریخ ...

من بیزاد در تو ام و نسبت خود را بوی ذکر کرد فرزند و گفت راست میگوئی چه حاجت داری که چون نوشنج
 فیله مضروب و شاعر ایشان چند بیت بر زبان من جاری شده است بخوام بر تو عرضه دارم اگر خوش گفته ام بگو افتاد
 اشاعه کم و اگر بد گفته ام امر کن تا سر منام فرزند و کنایه پیرا در من شعر را د و سست دارم بقدر عقل و فطانت
 زایشه ما ظنک بر کین فرمود **طَرِبْتُ وَمَا شَوْقِي إِلَّا إِلَيْهِمْ أَطْرِبُ وَلَا لِعِبَائِي وَذَوَالشَّيْبِ لَيْبُ** یعنی بطرب آمد
 و شوقی ندارم بیازی کردن به نزه و شمشیر و سزاوار نیست مرد کهن سال بازی کند فرزند و گفت چه میخواهی
 بچمیل داری که گفت **وَلَمَّا لَيْبِي دَارٌ وَلَا دَارٌ مِمَّنْزِلٌ وَطَرِبْتُ لِمَنْ يَنْبَغِي حَاصِلٌ مَعْنَى أَنْكَ مَرَامِلٌ بَجَانِدٍ وَمَنْزِلٌ**
 و آنکستان بجا خضاب شده بطرب نیاورد و شافل نکرد و میل آنفاندارم فرزند و گفت پس چه بود بطرب آورد
 و ما بل صبو کین گفت **وَلَا أَنَا مِنْ بَرِّ الطَّرِيقِ أَصَاحُ غُرَابٌ أَمْ تَرَحُّرُ ثَلْبِكُ وَلَا السَّيْحَانُ الثَّارِحَاتُ عَشِيَّةَ**
افْسَلِيمِ الْقَرْنِ أَمْ قَرَأَ غَضَبٌ یعنی مرا از نظر این از صحنه زدن کلاغ و گذشتن رویه و عبو اهو ان شاخ دار و غیره که
 مرکب نظرات خاصه است بین اعراب میل و در غنی نیست مانع از میل منظوم من میشود فرزند و گفت احسن است ^{پس} خوا
 لب آفت **وَلَكِنَّ إِلَى أَهْلِ الْفَضَائِلِ وَالنُّهَى وَخَيْرٌ بِجَوَاهِرِ الْخَيْرِ طَلَبُ** یعنی آنچه طرب و وجد و عشرت رغبت
 من است از دوستی با اهل علم و فضل و عقل است از بهترین اولاد حواء علیها السلام و هر خیری مطلوب است
 فرزند و گفت آنها که گفت **إِلَى التَّقْوَى الَّذِينَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِمْ فِيمَا نَأْتِي أَتَقَرَّبُ** یعنی آنها که
 هستند که بدوستی ایشان بخداوندت میجویم فرزند و گفت مرا بر احوال بند از این طایفه که مانند کینه فرمود
 بنی هاشم رهط النبی و ابنی **يَا أَيُّهَا الَّذِي رَأَى وَأَغَضِبَ** یعنی ایشان بجه هاشم اند که من بر صاء ایشان را
 و بغضب ایشان در غضب میباشم پس فرزند و گفت **بِأَبِي أَصْبَحْتَ حَسَنًا زَعَدْتُكَ مِنَ الرَّعَائِفِ وَالْأَوْبَاشِ فَإِنَّا**
لَا بَطْرُ سَهْلِكَ وَلَا بَلْ كُنْ بَقَوْلِكَ ثُمَّ مَرَّفَهَا وَكَيْدًا لَعْدًا وَفَاتٌ وَآلِهَ اشْرَبْتُمْ لَيْبِي چون فرزند و از اشعار که پیشین
 و صدای خود در مدینه خدنا با جعفر امام محمد باقر علیه السلام رسید پس شی خدما آن بزرگوار شرفیاب
 شد و قصه میپاشد که بعضی از آن در باب مرثیة بجا را انوار مذکور است خواند چون با نربیش رسید
وَقَبِيلِ الطِّفِّ عَوْدِي مَعَهُمْ بَيْنَ عَوَاءٍ أُمَّهُ وَطَعَامٍ که اشارت بشهادت بزرگوارش بود بیتا کریند و
 فرمود ای کینا اگر مالی اشم تو عطا می نمودم اما از رای نسا پنجه رسول الله صلی الله علیه و آله بنایب
 فرمود **لَا زِلْتُ مَوْتًا بِرُوحِ الْفُلْدِيِّ بَعْدَ أَنْ بَخَدْتُ عِبَادَ اللَّهِ حَسَنٌ بَرٌّ حَسَنٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** رسید و قصه
 خواند پسر عبدالله فرمود **بِأَبَا الشَّهْمَلِ رِيبَاغِي** است چهار هزار دینار خریدم ام از ابو خبشیدم و این است **فَبَالَ أَنْ**
 جمعی شاهد گرفت بر این عطا کت باین نواهی اگر شعری از برای غیر ما بگویم برای مال پنا سنا ما برای شما لودعه
 و من این باغ را میخواهم پس کینان مباله را گرفت و رفت بجهه الحاح و اصراری که عبدالله بن حسن فرمود بعد از چند روز
 دیگر آمد خدمت عبدالله با همان مباله و استغاث نمود که اسرودا کند آن باغ و این آن قبایل را گذارد و محضو آنجا رفت
 رفت و لیکر عبدالله بن معویبه بن عبدالله جعفر طیار با چهار نفر از غلامان شرفند بجا نه های هاشم و جامه هم

و در نسخه دیگر که
 یعنی مراد است
 دیده ام

تَفْصِيلٌ

۲۹

با خود بر داشتند و میگفتند یک شاعر شمارا مدح کرده است در زمانیکه مردم از اظهار فضایل شما ساکت و صامت اند و خوفش را در این راه بخد کرده خوبستی بی اجراء دهید بقدر مقدور پس آنچه ما شتم از دنیا ببردوام بر بخشد بجامه عبدالله حتی زینهای هاشمیتان خلی و حلال زد و زبور خودشانرا میدادند تا فریب بصدف از دردم نکند و بکین آمد فرمود ما هاجی هاشم در دولت شماستیم حال ما بر مغلوبت و مظلومتناست و این اموال فلیله که از رجال و فساهاستیم و هاشمیتاناست جمع نموده ایم از آن در حوائج دنیویات استعانت جوئیم عرض کرد یا آیت و آنچه بسیار است فرمود بدو لکن ملح من برای پناهنده است یعنی در عوض این خدمت بنخوام هر یک از دنیا و دردم و حلال نفسی را با هاشم برسانند در جمله عبدالله سعی کرد بکین قبول نمود عبدالله فرمود حال که اباء کردی از قبول کردن مبادا بعد از این بگوئی قصیده که در آن نصیب کرده باشی و مبادا فتنه حادث شود آنگاه قصیده بگردد ملح ایشان گفت بسیار طولانی و فضائل بجز ترار را ذکر کرد و تقریض بر اهل کین نمود و اول قصیده اش را

الْأَجْنِبُ عَنَّا يَا مَدِينَا وَهَلْ بَأْسٌ يَقُولُ سَلِينَا لَنَأْتِيَكَ وَأَكُلُ نَجْمِ شَيْبَتِكَ يَا بَدِ الْمُهْتَدِيَا وَجَدْتُ أُمَّةً أَدْرَسِي تَرَارَا
وَأَسْكَنُكُمْ مَيْكَةً فَاطِينَا لَنَأَجَلَ الْكَارِمِ خَالِصَا وَاللَّيْلِ لِقَاوَلْنَا الْجَيْبِيَا وَمَا نَزَّ مِنْ تَرَارٍ قَوْلًا مِنْ جَوْزِ الْإِجْتِيَا
وَمَا حَمَلُوا الْجَبْرِ عَلَى عِنَاقٍ مُطَعَّةً لِنَبْلُغُوا مَبْلَغِيَا فَمَا وَجَدْتُ مِنْ تَرَارٍ عِلَالًا أَسْوَدِيْنَ وَخَرِيْبِيَا
وَدَعَلْتُ رَاغِي قَصِيدَةً دَرْمَلِحَ بِمَانِيَّةٍ وَدَا زَكَيْتُ أَقْلَهُ أَفْتَقِي مِنْ مَلَانِكِ يَا طَغِيَا إِلَى الْخَرْمِ حَكَابِيَا

در کتاب سنن طابا مالی ابن الشیخ طاب تراها معکی است از راوی حال آن از دست پند است اسمعیل جری بن محمد و جعفر بن عقیان طاب که مرد و شاعر مخلص ال محمد بودند که یکدیگر را ملاقات کردند پس سید فرمود جعفر بن عقیان و بکن آباری ال محمد این طور شعر میگوید آنگاه شعر جعفر را خواند ما بال بیگر جری بن عقیان و شبانکم من اذ ذل الا ثواب عقیان چه شده است که خانه هاشم ای ال رسول باید خراب و مسفت باشد و جامه ها شام پندت من جامه ها جعفر عقیان عذر خواستند سید که زیاد بر این مرا استعدادی نیست گفتا اگر بنیوا ملح کی سکونت طبر است آبار و اسن ال محمد را بد بگونه وصف نمایند لیکن من عذر بخوام از جانب تو که طبع منتها هلم تولد است اما من در ملح خودم عار و شاعر تو را بر مدارم و این را بیان سید خواند اقيم بالله والاله والمرء عما قال مسؤل از علی بن ایطاب علی الفی و البرمجول و انه كان الامام الذي له على الامية تفصيل قول بالحق بعينه ولا تلعبه الا باطل كان اذا عجزت اربها الفی و اجتمعت بها الهائل بمشوق الالفر بن كفة ايقروا من ال محمد مضمون مشق العفران بر اشباله ابرزة للفنصر الفيل ذاك الذي سلم في ليلة عليهما و جبريل بيكال في الف و جبريل في الف و يلوهم انرا قبل ليلته يمددوا التروا كما نتم طبراً ابا بطل فملوا لنا الواحدوة و ذاك اعظام و بجعل في سيد فرمود جعفر چنین ملح مینا پیدا هلبت رسول این نواز برای اهل چنانست و ضعف است جعفر خواست سر سید را بوسید و گفتای باها شتم تو بمنزله را معی و ما بمنزله ذمت و در احوال سید اسمعیل کتبه اندا کثر الناس مشعراً و اغلب اشعار سید فضائل

مکالمات
 جعفر بن محمد
 عقیان

نفضیل

این شعرها را بر او بخواند و او را قسم دهد و بشنوند و جواب بخواند و آن اشعار این است

خانواده رسالت بود و ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغنیه الاعانی اشعار بسیار نقل کرده است حکایت
ستوی یکی از علماء خوارزم نذر کرد در زمان شیخ عباس بن یزید بن شاهه مشرف شو چون بقطره بنیاد
و آن جسر بود که بود جعفر بن محمد بن غانم الله بغفرانه حضرتنا علیه السلام را در خواب دید
فرمود عالم خوارزم با این بلاد آمده است بخواند از جسر عبور کند بفرستد که از قدامه خود را بسوی او

این شعرها را بر او بخواند و او را قسم دهد و بشنوند و جواب بخواند و آن اشعار این است

فِي الدِّينِ سَعُونَ وَرَفَهُ وَبَيْتُكَ جَاءَ فِي وَاضِحِ النُّقْلِ آتِي الْفِرْقَةَ النَّاجِيْنَ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ
فَلْيُ بَعْنِي رَوْقِيكَ اَخْلَا مِنْ اَمْتِ هَضَا دَفْرَةَ عِلَاوَه مَثَلِ اَبَا اَلْحَمْدِ دَرَفْرَةَ نَاجِيْنَ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ

از آنکه فرمودند تمام این فرق هالک اند الا یک فرقه ناجیه آبا ال رسول در کدام فرقه اند چون شاکر دین تمام
حلی آمد و بر وی این دو شعر را خواند فکر کرده مراجعت کرد و گفت هیچ اصالتی واجب نیست بلکه بالعرضند
اسپرس آن رسول از بنی خواند فَا زِلْتُمْ مَلَآكَا كَفَرْتُمْ وَاِنْ نَقُلْ نَجَاةً قَلِمٌ فَدَمَّتْ عَجْرَهُمْ فَلْيُ بَعْنِي اَلْحَمْدُ
اَلْحَمْدُ دَرَفْرَةَ هَالِكَةٌ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ
از برای من پس اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ
پس در خانه فضائل سادات بنفید را که در علوم مقامات ایشان یکی از ستیاز کفنه است بنویسم

لَا اِلٰهَ اِلَّا اَللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ	وَفَضْلًا لِحَقِّ طَيْبِ الْعُقُولِ	وَاجْلَالًا وَتَعَبُّدًا لِدَنَانِي	وَفَضْلًا لِحَقِّ طَيْبِ الْعُقُولِ
وَدَلِيلًا لِنَزْلِ الْوَحْيِ بِرِضْوَانِ	وَمِنْ خَيْرِهِمْ يَا شَهِيدَ الرَّسُولِ	لَمْ تَعَزَمْ وَسَلْطَنَةً وَجَاهًا	وَمِنْ خَيْرِهِمْ يَا شَهِيدَ الرَّسُولِ
سُبُوْحٍ فِي الْاَعَادِي فَانْكَاشَا	وَمِطْوَانَهُمْ لَهَا رَعْبٌ هَوَلٌ	تَكَادَ التَّمِيْنُ مِنْ حَجَلِ نَزْوَلِ	وَمِطْوَانَهُمْ لَهَا رَعْبٌ هَوَلٌ
زَكَوَاتِ اَمَلًا يَسِيْرِيْمٌ لَكِنْ	يَطِيْبُ الْفَرَجُ مَا طَابَ اَصْوَلُ	لَجِبْرِيْلٍ فِي الدُّنْيَا رَسُوْلُ	يَطِيْبُ الْفَرَجُ مَا طَابَ اَصْوَلُ
مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ اَخْشَى نَكَالًا	وَلَيْتُمْ جِهَتِيْمَ بَاعَ طَوْبَلُ	وَأَخْفَى حُجَّتَهَا دَخِيْلُ	وَلَيْتُمْ جِهَتِيْمَ بَاعَ طَوْبَلُ
هِيَ الْبُيُوْتَةُ الْعَظِيْمَةُ وَتَدْعُو	بِقَا طِيْرَةٍ اِذَا هُمْ يَجْوَلُ	اَلَيْتِي الْغَيْرُ لَيْتِي لِي سَبِيْلُ	بِقَا طِيْرَةٍ اِذَا هُمْ يَجْوَلُ
فَا مِثْلًا دَانِيًا فِي الْكُوْنِ عَمَّتْ	وَلِيْمَهَا بِهَا حَظَّ جَرِيْلُ	وَأَسْفَاكَ اَلرَّوَاخِيْلُ اَجْلِيْلُ	وَلِيْمَهَا بِهَا حَظَّ جَرِيْلُ
فَا فِي كُلِّمَا عَطَّتْ حَطْوِيْمُ	وَالاَلْكَرْبِيْعِي لَاجْوَلُ	وَرَامَ بِهٍ عَلَيَّ مَعْنَى بَصُوْلُ	وَالاَلْكَرْبِيْعِي لَاجْوَلُ
اَوْ تَمَّ رِجَالُهَا فَيُرْوَلُ اَبِي	وَيَأْتِي مَائِي بِشَفِي الْعَلِيْلُ	بِمَدِيْحٍ جَبَّارِيْمَا بِرَجِي الْبُصُوْلُ	وَيَأْتِي مَائِي بِشَفِي الْعَلِيْلُ
وَلَوْ اَنِّي مِلَاتُ الْكُوْنِ مَعْدُ	لَكُنْتُ مَقْصَرًا فِيْمَا اَقُوْلُ	لَا فُتْدَةَ اَلْاَمَاطِيْلُ حَسِيْمِلُ	لَكُنْتُ مَقْصَرًا فِيْمَا اَقُوْلُ
عَالِي التَّمِيْنِ مِمَّا قَدْ بَدَدَا	وَنَزِيْمِي بِالْفِيْلِمَا مِثْمِلُ	مَقْعَدَةٌ وَلَيْسَ لَهَا وُصُوْلُ	وَنَزِيْمِي بِالْفِيْلِمَا مِثْمِلُ
وَنَفْضُ عَنْ ضَمِيْرِ الْقَوْلِ مِمَّا	حَاوَلُهُ بِاَبْدِيْعٍ مَا تَقُوْلُ	وَفِي كُلِّ الْعُلُوْمِ اِذَا جَوَلُ	حَاوَلُهُ بِاَبْدِيْعٍ مَا تَقُوْلُ
فِيْمَا لَهَا الْمَسَامِيْحُ سَابِحًا	وَيُرْكَعُ حَشِيْبَةً فِيْمَا اَلْعُقُوْلُ	لَهُ الْاَيَاتُ تَشْهَدُوْنَ اَلدَّبِيْلُ	وَيُرْكَعُ حَشِيْبَةً فِيْمَا اَلْعُقُوْلُ
لَهَا وَعَظْمُ يَدِيْنِ اَلْبُرْغِيَا	وَيَجْوُضُوْنَ مِنْهُ الْمَلُوْلُ	تَحْسِبُكَ ذَلِكَ اَلذِّكْرُ الْجَمِيْلُ	وَيَجْوُضُوْنَ مِنْهُ الْمَلُوْلُ

در خصایص اولاد رسول

بنی هاشم و بنی مطلب و بنی عبد شمس و نوفل و عبد العزی بن بطون دیگر با ملاحظه الاقرب فالاقرب فالاقرب الی الله
 بعد از آن انصار بعد از آن عرب بطبقاتهم و بعد از آن عجم و در کبر و صغر نیز ملاحظه طبقات اعراب را
 میکرد و ابن خالویه بخوبی محب کفنه است **اِذَا لَمْ یَكُنْ صَدْرُ الْجَالِسِ سَیِّئًا فَلَا یَخْرُجُ مِنْ صَدْرِهِ الْجَالِسِ**
وَكَذَا قَائِلٌ قَالَ وَرَأْسُكَ رَاجِلًا فَذَلِكَ لَمْ یَنْجِلْ مِنْ اَجْلِ اَنْتَ ^{بیت} **فَاَمَّا رَوَابِطُ دِقْمٍ** در تفسیر امام حسن عسکری و
 کتاب احتجاج شیخ طبرسی در موردی است که مردی از فقهاء شیعه با بعضی از ناصبها تکلم در مذهب کرد و
 بدلیل و برهان ملزم نمود بفقو که آن ناصبی مفضل شد بر فضیله عیاش خندیدند پس بعد از خندیدن ^{حاضرین} امر در فقه حضرت
 امام علی التقی ^ع وارد شد و در صدر مجلس دست فرساده عظیمه بود لیکن امام ^ع در خارج آن و سار و منقو
 نشسته بودند و همی از علویین و بنی هاشم در محضر آنجناب ^ع حضور داشتند حضرت امام علی التقی نیز خواست
 و او را بر دو بران و سار و دست نشاند و تمام نوحهاتش را بوی فرمود پس بر اشراف و علویین حاضرین
 این تعظیم و تکریم صعب آمد زیرا که هاشمین عرض کرد پان رسول الله چرامر دعا را ترجیح میدهی بر ما هاشمیها
 و طالبین و عباسین پس آنجناب ^ع فرمود ندیدیم چیزی را از اینک بوده باشد از کسانیکه خداوند فرموده است
اَلَّذِیْنَ اَلَّ الدِّیْنَ اَوْ نَوَّأْنِیْبًا مِّنَ الْکِتَابِ اِلَیْكُمْ یَلْبَسُوْنَ ثَمَّ یَقُولُوْنَ فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ بعد فرمودند
 آپ اراضی میشود که کتاب خدا حکم و قاضی باشد گفتند بلی فرمودند **اَبَا خَدَا فَرَمُوْدَه اَسْتَا اَبَا الدَّیْمَ**
اَمْنُوْا اِذَا قِیْلَ لَکُمْ فَتَفَحَّوْا فِی الْجَالِسِ فَاصْحُوْا بِغِیْثِ اللّٰهِ لَکُمْ اِلٰی قَوْلِهِ وَ الَّذِیْنَ اَوْ نَوَّأ الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ فِی عَالَمِ
 مؤمن راضی نشود بر احدی رفعت جوید مگر بر مؤمنی که عالم نباشد و آنکه مؤمن است راضی نمیشود بقدیم
 و رفعت بر عالمی که از وی باشد و خداوند سبحان فرموده است **رَفَعَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَ الَّذِیْنَ اَوْ نَوَّأ**
الْعِلْمَ مَخْضُوعًا لِّیْنَ اِیْهِ اَنَّهُ خَدَا وَ نَدَّ یَلْبَسُ مِیْکُنْدُ مَوْمِنِیْنَ اَزْ شَمَارَا وَ کَسَا یَنْکَه بَا دِیْشَانِ عِلْمٍ دَا دَه شَه اَسْتَا
 خداوند رفعت را برای مؤمنین از علماء فرار داده است از برای خداوندان شرف و نسب فرموده است
هَلَّا یَسُوْا الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَ الَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ فِیْ هَآءِ سَکْرٍ مِیْثُوْمِیْ رَفَعْنَا بِنْدِیْ رَا وَ هَا لَ اَنَّهُ خَدَا وَ نَدَّ
 او را رفعت داده است برای آنکه فلان ناصبی را بجهت ویرها بکنه خداوند بوی تعلیم کرده الزام کرد پس مردی از
 بنی عباس حاضر بود عرض کرد پان رسول الله اینم در برابر کزیدی و نسب را اینست کردی این شخص عالمی را
 بر ما ترجیح دادی در صدر اسلام افضل را در شرف مقدم میداشتند بر ما دون آن بزرگواری فرمودند **جَا**
اللّٰهُ اَیْ عِبَاسُ اَبَا بَکْرٍ بَیْئَتُکُمْ وَ حَالِ عِبَاسٍ بَیْئَتُکُمْ هَآءِیْ وَ اَبَا بَکْرٍ یُتَبَّعُ اَبَا عِبْدَ اللّٰهِ بِنِعْمَیْ خَدَا مِیْ عَمْرِیْنَ
 الخطاب باشد و عمری بود و عبد الله هاشمی و چرا عمر در شود کسانیکه بیسار دور بودند از قریش ^{خل}
 که در عباس که بیستار نزدیک بود داخل نفوسا کزیدی رفعت بر اشراف و افضل از آنست پس بر عباس
 این کار را کرد و عبد الله بن عباس را خادم عمر الخطاب شد و هر دو از پدر در پیش هاشمی بودند پس اگر آن
 فقره جائز است این فقره نیز جائز خواهد بود پس از این خبر تصدیق و تقدیم عالم اگر چه سید عالم است

و اگر در این کتاب بیاید در این کتاب

تخصیص

معلوم میشود و جمع پیران دو خرد کمال مهر و لست چنانکه سابقا اشاره شد که علماء اولاد روحانی حضرت
 خنی مآب هستند و سادات اولاد جنائی میباشند پس آنکه در مرابنا پیمان و علم و عمل و ایقان کاملتر است
 البته در حسب معنی با جناب از سائرین مقدم تر و نزدیکتر است هر آنکه دارای این هر دو مقام باشد هم در
 الظاهر و غیر حسب المعنی تقدم وی نیز ظاهر است مگر آنکه آن فخر را از برای هر سبب که فاشی است اختصاص بیکم
 بنا بر روایت سابقه که مذکور شد یعنی هر کس میتداست و حجت سبب دانش معلوم اگر چه عالم نباشد بخص
 باید در مجلسی مصدر بنشیند یعنی جائز نیست کسیکه عایش بر وی مقدم بنشیند چه عالم و چه غیر عالم
 پس پیغمبر و عموم از علماء و فضلاء و مجتهدین سابقین و لاحقین منقذین و مناخرین منافی با این فخر خواهد
 بود و عمل ایشان کلمه حجت است از برای عاها با و مقلدین و اگر تصدیق جائز نبود بر سید علوی باید چنان
 از علماء و محاطین از ایشان خراز نمایند و در مجالس بزرگی بنشیند و آنچه حالا مرئوم و معلوم است بر
 خلاف آن خلاصه این ناخوشی علاج خاصی دارد و از صدر اسلام تا کنون در غالب ثواسف من مشاع است
 و در مقام چاره وی بر می آیند و در حدیث است سلمان فارسی در مجلسی مصدر نشست عنبر الخطاب
 دست می گرفت و کشید و گفت *هَذَا الْجَعْبِي الطَّطَانِي الْمُتَّصِدِرِينَ الثَّانِينَ بَعْنِ ابْنِ عَجْبِي* که فصیح نیست در
 کلام چه شده است که بر همه مصدر نشست است جناب خنی مآب شنیدند و بر منبر آمدند و فرمودند اذیت
 سلمان اذیت مراست و فخر بازیستی بگوید *لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ عَالِمٍ وَالْمَلِكِي أَنْ يَجْلِسَ فَوْقَ الْعُلُوِّ الْأَمِي وَ*
ابْنِ الْأَمِي لِأَنَّ أَسْوَأَ فِي الدِّينِ لَا حِيَابَ سَبِيلَ لَا يَضِلُّ بِهَا لَكَّ وَلَا تُظَلَّمُ سَائِلِكُمْ پس اجد عشق با من و
 از اب وجد که در انبیا مراب بحسب یافته اند خصیصه صدر **تخصیص** در صحیفه رضویه است هر هفتی از حضرت
 خنی مآب که فرمودند دعاء اطفال ذریت منی *سُبْحَانَكَ يَا سُبْحَانَكَ يَا سُبْحَانَكَ يَا سُبْحَانَكَ يَا سُبْحَانَكَ يَا سُبْحَانَكَ*
 طاب طباب شاه ذکر کرده است از کتاب بیع الابرار و خشری و قطب باوندی نیز در کتاب خراج ذکر میکند
 که حضرت نبوی فرمودند دعاء اطفال ذریت منی *سُبْحَانَكَ يَا سُبْحَانَكَ يَا سُبْحَانَكَ يَا سُبْحَانَكَ يَا سُبْحَانَكَ*
 که بقار فواخوانده شود اما در فقه یقار بوا بباء دیده شده یعنی ما دامیکه تردید بکاه نروند و معنی ثانی
 است و الگداشت چنانکه از این *لَا تَقْرَأُ فِيهِ الشَّجَرَةَ وَلَا تَقْرَأُ مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالْحَقِّ فِي أَحْسَنِ وَنَظَائِرُ* ظاهر میشود
 پس اینجانب دعاء اطفال ذریت نبویه خصیصه است از برای ایشان لهذا باید از دعاء و نفرینشان اهدار
 و بر هر کار شد و فضا حاجات مقدر را از دعاء ایشان استعا کرد و التماس نمود از آنکه این فقره را در عصمت
 عصمتی و عصمت کسبها ناطهارت ولد و پاک طینتشان عصمت است که از اجدادشان بطریق ارث داده شده
 است در هر کس که شرفی ایشان قرار داده اند پس اگر بر عصمت ثابوتیه برقرار ماندند بعد از بلوغ همان نحو که **تخصیص**
 مقرر در باب است و بشد البته احراز واجتباب از کاهان ثم افتراست صاحب حالت سابقه صراحت چنانکه در کتب
 معتبره دیده ام حضرت رسول در خواب فرمودند *بِرِدَائِي يَفْلِكُنْ شَخْصٌ مَجُوسِي* بگوید دعاء در حق تو مستجاب

این حدیث در کتاب
 بیع الابرار
 ذکر شده است

در خصایص اولاد رسول

شدا شخص تکامل کرد در رساندن نادشب دیگر از همی نحو حضرت رسول اورا امر کرد پس آن شخص در سئو
 انرد مجوسی را دید و گفت پیغمبر فرمود فلا حیث الدعوه پس مجوسی شهارت گفت و با تمام بستگانش اسلام
 آوردند چنانچه او پرسیدند گفت خواستم بدهم خودم دخترم به پیرم بدهم طعامی حاضر کردم برای او و پیر
 همناب کی من اشراق از فقراء بودند پس شنیدم دختر کوچک علویه در خانه را بشکست بمادرش این مجوسی ما را
 بیوی طعام خود از زده دارد من از شنیدن این فتره از زده شدم پس جامه او و طعامها و دانه را با داری
 ایشا فریادم آن دختر کوچک شنیدم میگفت غذا میخواهم مگر آنکه دعائتم را این مجوس پس از آن
 خورد سال دعاء کرد و سائرین آمیز گفتند و گفتند خداوند او را با جادو ما شست و کشت قتلیدند و فتره
 چنانکه حضرت شاه ولایت در سال چهارصد و بیست و پنج در خواب با یوسف محمد بن حسین بن عبدالمطلب
 که مرخص بود فرمودند بگو بعد الهدی دعاء کند خداوند ثورا از انبه ضری نماید پس در پرتو لیل بر
 سید طاب شاه اظهار داشت مرحوم سید اسحاق و اسما من کردنا آنکه ناسد بالله که در خلفاء بنی
 عباس است فضیله را نقل کرده است و یاد نمودند و دعاء فرمودند و با جادو شاد و در پیچوم شیخ سلیمان
 در کتاب زهره الریاض و ترجمه القلوب نقل کرده است منصور حلیفه عباسی با جادو بیرون آمد و بر
 سوار بود سینه علویه عنان اسزش را گرفت و گفت یا امیرالمؤمنین فرمودم بر منی که پس من و
 تو است ساعتی صبر کن منصور اینناد پس علویه گفت من از دخترت با جادو بیرون آمدم و تو در
 دعوی شوهر مرا کشتی پس بپوشندارم و آن نور چشم و مپوه دل من است و در پیوسته خوانست یا
 و از وی عفو کن پس ساعتی صبر کرد با کمال غضب گذشت گفت عفو میکنم پس آن علویه با دین گریان مرا
 کرد چند قدم نیکو شد که اسزش نزدیکم و دم کرد و منصور را انداخت نزدیک رسید که پس وی را در شو
 پس فریاد کرد پس سرش را رها کند و او را ده هزار درهم بدهد خلاصه اطفال و اولاد و ذریه نبویه و علوی
 و فاطمه را توان با اطفال دیگران قیاس کردن و در حد پشاست چهل بنه زاج از حضرت صادق از اطفال انبیاء
 سوال کرد فرمودند لیتوا کافال الثانی بجه ما سدا اطفال سائر بر نیستند اذ اولاد المولود من قریب الخدی لقد
 زیاده اصل انکاریم واحد پس بیا اطفال این سلسله را بخیر نمود که این جوی گفته است بیخ البیط ساج یعنی
 جو خمرخ آبی هم شنا کر است این مثل از امثال عرب بفارسی شاعر گفته است بجه بیط اگر چه دیند بود این
 ناپسند بود و حضرت شاه ولایت فرمود لا یستصیرن حدثا من قریب یعنی جوانها و بچه کان از قریب را کوچک
 قهار بود در کتاب خصائل السادات از رئیس النور عین آخوند ملا احمد اردبیلی قدس سره مشهور است که گاه در
 جز اشغال بمباحث و درس به اخبار بر میخواست و می شنیدند چنانچه از اشعار معلوم کردند فرمود طفل علوی در
 مقابل اطفال ایازی میگردد هر وقت مواجه نمیشد خجالت میکشیدم که او اینناد با شد و من نشسته بیا علی
 اینگونه از اخبار علماء و قداماء با اطفال علویین این خواص را می نمودند مستعنه بدانند از کتاب اشعار

در خصایص اولاد رسول
 در بیان فضیلت
 حضرت رسول
 و اولاد او
 علیهم السلام

تخصیص

برایشان و کبارشان راضی شوند مقدم نشینند و همانا بردن حضرت خنی مابن حسین علیهما السلام را در وقت
 مباحله با آنکه در نفرین بر نصاری بمشخصه مسئغه بود برای تعلیم ما شیعیانست یعنی چنانکه پیغمبر معظم مکرم استغاثا
 از حضرت علی هاشمی و بعضی صحابی فرزدان خود سال ایشان مینماید بر ماها نیز لازم است از رجال و فضا و کبار
 و صفار علویین و علویان ثنائی دعائمانیم که در دعوت مسئلت ایشان اثر و اثر دیگری است و دیگر حکایت آن
 چهار دختر علویان و زین بلخ و نرتم شخص مجوس را دروغه با ایشان و حسن عافیت وی و قضیه عبدالله مبارک
 مضبوط در کتب معتبره است کسی نکو بد مراد از اطفال ذریه اولاد فاطمه علیها السلام است بلا واسطه فطره
 اخیره ما لربنا ربنا الذی ثوب با عصمه ایشان نشانی دارد بلکه معنای آن عموم از ذریه و اولاد دایم است بواسطه
 و بلا واسطه غیر از آنکه معصومین علوی و سید باش خاقان کریمین علی است فاضلتر بدیشان به نهم
 بنکو بنکشان از فرشته بنکونرخصیصیه **تالشیما** از جمله چیزهاییکه محل ابتلای مردم اینهاست بوسید
 دست سادان و علماء و اعیان است با اجازت بوسید ز دست عموم ازینکه کان خدا را با آنکه اختصاص
 بسادان دارد در صورتیکه از خصائص ایشان شده احد صحیح آن دانسته شود شایسته است بدان تفسیر الحدیث
 کلینی در کتاب جامع کافی در باب تقبیل از حضرت صادق روایت کرده است که فرمودند لا یقبل رأس احدی ولا
 ید الا رسول الله او من ارید به رسول الله ملخص از معنی آنست که بوسیدن سر هر سنی احدی مگر حضرت خنی ماب
 جائز نیست مگر آن کسی را که اراده آن بزرگوار بوده و مراد از کلمه ارید به بعضی تصریح کرده اند و اختصاص داده اند حضرت
 شاه و لایق پر او که اختصاص بدیم ناچار توان گفت آنکه ظاهرین را نتوان سر دست بوسیدن و این فطره منافی است
 با اخبار بکه در آن کتاب سطور است معروفست بدین ثابت که از علماء سلف عامه است سنابن عباس را بوسید
 و گفت ما هابیب قرابتی که با حضرت رسول دارد ما موثقا ایم با اهل بیت سالن چنین سلوک نمائیم و در
 سنان و از دایم دیدن حالت ایشان معلوم است تقبیل بد کرده سید علوی فاطمی گواهند نهادند بلکه این عمل
 موجب ثواب جرمیدانند و این فطره نیز شیعیان بیشتر شایع است بر این فطره حقیقه است که شایسته علاوه از سادات
 برجست فاطمی دست بکمر پای دوست و سنا ایشان را بوسند و از این جهت فقها اسلام و علماء اعلام و ائمه عبا
 بلکه ماد چنین اهل بیت سالن برای نیندینان خانواده محرم اند و شری از حضرت صادق و مشهور است که فرمود
 و کفر من یقبلها من ضرور و کان منای قطعها ان امکن یعنی چه سنی که او را بوسیدم از روی ضرور
 و اگر متلن بودم از روی من آن بود اقطع کنم و این بیان اشاره بظلم خلفاء جو و غصب حوائش است و هر
 کس در این اوان تعدی از حد و الهیه کرد بمضمون کرده و من یتعد حد و الله فقد ظلم نفسه ظالم است
 پس در سنا ظالم را که بر حسب حکومت نفس اماران از اطاعت امر ایه الله عقل ملکون محظی و سنا نمود سنا بوسید
 و بترک جنینیش هانا جای و ببردنست خلاصه آنچه بین اهل ایمان در چنین ملاقات پسندید و سنا
 است مضامین و معانی و مرجع کفر است علاوه از آن بوسیدن محل سجده مؤمنانست برای ایشان توان گفت

بوسیدن سنی
 بوسیدن سنی
 بوسیدن سنی

در بیان احوال و سیرت رسول

من اربیبهم رسول الله صوم از سادات علویین و فاطمین باشد از آنکه اکرام و احترام برای حضرت و نسبت
 حضرت رسالت است پس هر یک از این زمره شریفه اعضا از اعضا شجره وجود حضرت رسالت اند
 چنانکه فرمودند هر چه را که سود بین الله است یعنی دست راست خداست با داورا بوسیدن سادات هم بمثابة دست
 آن بزرگوارند و تسلیم استبداد نام و ائمه انام از این طایفه حقه بسیار مستحسن است در کتاب مناقب مردیست ابو جعفر
 برای شنیدن حدیث خدمت حضرت صادق مشرف بود وقتی که آنجناب برخواستند بعضی از آنکه یاد ابو جعفر
 کردشان رسید بدیننی که لازم شود عصا بدست گرفتن فرمودند چیزی است چون عصا حضرت رسالت است برای
 مینت و نیرک گرفتن پس ابو جعفر خواست آن عصا را بوسد و اذن در بوسیدن خواست آنجناب است پس باز زد
 و ذراع شریف را برهنه فرمود چون بیضا درخشد و فرمود این پوست موی از پوست و موی حضرت نبوی است
 شده است پس چرا نمیبوسید مبدان پاره از بدن حضرت زینبی است میخواهی خوب با بغل نمایی و نظری
 بدست معروف یَعْلَمُونَ لَهُ الْعَوَادُ مَبْرُورَةٌ وَ تَحْتَ اَرْجُلِهِمْ اَوْلَادُهُ وَ وَضِعُوا خَصْبًا صَدْرًا لِمَا عَمَّا نَوَاضِعُ كَرْدِ
 برخواستن از برای سادات و نواضع کردن سادات از برای مردمان بدانکه مرحوم ثقة الهدی بن محمد بن یعقوب
 کلینی در کتاب کافی نقل کرده اند که حضرت رسالت خطبه خوانند و در آخر آن فرمودند يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَظُمُوا أَهْلَ بَيْتِي
 فِي حَيَاتِي وَ مَرْتَبَتِي وَ اَكْرِمُوهُمْ وَ عَصِبُوا نَفْسِي فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ يَوْمَ مَرْتَبَتِي إِلَّا أَنْ يَحِلَّ لِي فِي حَيَاتِي
 حدیث آن است که آنجناب فرمودند ما پریم تعظیم نماید اهل بیت را در زندگی من و بعد از من و اکرام کنند و بعد
 در حدیثشان را پس بدست که حلال نیست از برای احدی بر خیزد از مجلس خود برای کسی مگر برای اهل بیت من و ایضا
 در حدیثی است که حضرت زینبی ماب فرمودند لَا يَتَوَسَّوْنَ أَحَدًا لِأَحَدٍ إِلَّا بِهَا شَيْءٌ يَجْعَلُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ كَرَامَتِي
 برای هاشمی و در حدیث دیگر است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَبِعُوا الرَّجُلَ الرَّجُلَ إِلَّا لَيْسَ هَاشِمِيًّا فَإِنَّكُمْ لَا تَقُومُونَ بِهِيَ
 نباید بر خیزند از برای غیر و در کتاب جامع الاخبار مردیست من را آنجا اولاد می فرستند بین بدنه فقد جفان من
 جفان من و ساقی یعنی هر کس اولاد مرا ببیند و بر بخیزد مرا آنکه بر من جفا کرده است هر که بر من جفا کند پس
 و در بعضی از کتب معتبره دیده شده است که حضرت نبوی فرمودند من را می اولاد می فرستند یا ما ائمه الله
 بِلَا وِلَادَةٍ لَهُ يَعْنِي هَرَاكَةَ اَوْلَادِهِ مَرَابَه بِنْدِ وَ بَر خِزْدِ بَرَايِ خِلَاوَنَدَاوَرَا بِلَايِ كَرْدِ وَ اَنَدَا شَه بِلَا شَه
 میباشد و از آن حکایت شده که گفت لَا يَتَمَّ أَحَدًا لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ ذُرِّيَّتِهِمَا فِي اَزْجَارِ مَدَكُوْرٍ مَعْلُوْمٍ
 است که قیام از برای سادات اخصاصی دارد و باید همین طور بوده باشد اما حضرت زینبی ماب مقرر فرموده بودند
 در مجلسی که وارد میشوند برای آنجناب کسی بر خیزد چنانکه در کتاب فضائل السادات منقولست أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 إِلَيْهِ بَكْرَةٌ أَنْ يُقَامَ لَهُ وَ كَانَ إِذَا قَامَ لَا يَقُومُونَ لِعَلِمِهِمْ بِكَرَاهِيَتِهِ ذَلِكَ وَ إِذَا قَامَ قَامُوا فَأَمَّا حَتَّى يَحِلَّ مَنزِلَةُ النَّبِيِّ
 مِنْ تَعْلِيمِهِ فَيَسْأَلُ فِي ذَلِكَ مَعْلُومٌ مَشْهُورٌ مَشْهُورٌ مَشْهُورٌ مَشْهُورٌ مَشْهُورٌ مَشْهُورٌ مَشْهُورٌ مَشْهُورٌ مَشْهُورٌ
 و منظم ایشان برای رسول زمان قیام و حرکت از مجلس بوده و هر آنکه منصفانستند بدانند در این زمان این نحو

در بیان احوال و سیرت رسول
 در بیان احوال و سیرت رسول

در بیان احوال و سیرت رسول
 در بیان احوال و سیرت رسول

مُخَصِّصٌ

۳۶

عنی عظیم شد استن برای اهل قید با که موجب فتنه ها و فسادها گردیده است و منی این نحو مواضع نماند
 حجتا و نحو و اظهار شایسته قبل بخت میشود بر افعال سید انبیاء برای امت مرحومه خود ناصح مشفق است باید
 بفاد و لکن در رسول الله اُسوة حَسَنَةٌ بَقْدَ مَقْدُورَاتِهِ نَمُودُ وَ غَا فَلَ شَدَّ وَ اِسْکُونَهُ اِسْرَافِیْنَ اِمْعَالِجَ عَمُودِ بِلِی مَرْحُومٌ شَهِید
 طاب ثراه در قواعد فرموده است سَجُوزٌ یُعْظِمُ الْمُؤْمِنُ بِاَجْرَتِهِ عَادَةَ الزَّمَانِ وَ اِنْ لَمْ یُکُنْ مَعْمُولٌ عِزَّ السَّفْلِ اِلَّا اِنَّ
 الْعُومَانِ عَلَیْهِ قَالَ اللهُ تَعَالَى وَ مَنْ یُعْظِمُ حُرْمَاتِ اللهِ فَهَؤُلاءِ خَیْرٌ لَّهِ عِنْدَ رَبِّهِ فِی سُبُوْاحِ مُؤْمِنٍ اِذَا بَانَ بِرِجَابِ عَادَتِ
 معوله در نزد اهل زمان لازم است بنا بمقادیر که در تعظیم شعائر و حرمانها است و در حدیث است حضرت عیسی
 برخواستن پاهای حواریین را بوسید و فرمود تو واضح کنی عالم را با این نحو که من مواضع کردم شما را بعد از تو
 زیاد میکند حکمت و بعکس است تکبر و بداند کجاء در زمین رو شده میشوند در کوه پس خودیست اهل ایمان تمام
 نمایند در مواضع سبب برای حسد و بغض نشوند و تحقیر و توهمین نکند اهل حق زمره ضلالت را در هر جا
 ظاهر و باطن مواضع باشند و در حدیث است حضرت رسول برای صد بقه ظاهر علمها التلام برخواستن بر
 جعفر در وقتیکه مراجعت انجلسه کرد برخواستند در وقتی که سعد بن عباد را برای حکومت خواستند و وی
 مرد جسمی بود و بر لاغی سوار شده فرمودند قَوْمٌ مَوَالِیْتُکُمْ فَمَا مَوَا وَا تَرْلُوهُ وَ بَعْضُی کَفَرٌ اِنْدَانِ اَمْرٍ یَکُ فَرْمُودُ
 اخلاص بر خیل خود سعد بن عباد داشته است خلاصه تعظیم و تکریم سادات امری است آسمانی و تعظیم مؤمن
 خصوصاً عالم نیز عند العقل و الفل ممدوح و پسندیده است هر ضعی که در زمان مرسوم است و کوبان برین
 تعظیم ها ایستادن باشد و مثل که قیام در حضور جبار است از آن منتهی که پیر تا کون معلوم شده آن
 این حضرت نبوی منع نمود در حین خیر بجا طرم آمد سوال سائلی که چرا مردم از شنیدن لقب شریف ما نام
 علیه الصلوة و السلام بر میخیزند یعنی مخصوصاً برای لفظ قائم جوابی مویزیکه بنظر میرسد آنست که یکی از اسماء
 حضرت احد است پیغمبر است یعنی بر پائین بلاندر در اول و اید و قیام هر شقی از او است قیام حق اشاره بتمام و کمال او است
 در قدرة و احاطه علیه بر تمام ماسوا پیش و مظهر این صفة الهیة گاهی انواع بشرها نافرمان کامل او است که در جو شرف تمام
 زمان علیه السلام است که بیای طاعت و امثال او امر الهیة برای نگاهداری خلق و نگاهبانی ایشان بفرمان لازم از دعا
 ایستاده است یعنی بر حسب حقیقت قائم با ما الله است با آنکه ما مورا است قائم بسپنا باشد و برای خودخواهی اجناسا
 منصو کرد و با آنکه قیامت متصل بقیامت است هُوَ یَوْمٌ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ فِی سَبْکِ الْقَبْرِ
 امام قائم حق که مظهر فیه است عدول از قعود بقیام مواضعاً للامام لازم میباشد مخصوص حضور شخص
 از قطب است مرکز عالم امکان منظوری نظر اهل نظر آیدان وقت حدیث تمام از برای سیدها شمی مطابق و موافق
 میباشد و خود دانسته که وضع بنا از برای قیام بو طائف معارف است وضع حقیقی از برای نمود از آن بمنوع
 و لا یب و اما ما مَقْعِدِ سِدِّ و عِنْدَ مَلِیْکِ مُقْتَدِرٍ و پس برخواستن از برای سادات مجتبه از بیاط و اتصال شایسته آن مرکز که
 هر یک جزء و عضو و تعظیم جزء تعظیم کل است برخواستن از برای مؤمن عالم نیز بواسطه ربط معنویست چنانکه

در حدیث است حضرت رسول
 فرمود
 مَنْ یُعْظِمُ حُرْمَاتِ اللهِ فَهَؤُلاءِ خَیْرٌ لَّهِ عِنْدَ رَبِّهِ

در حدیث است حضرت رسول
 فرمود
 مَنْ یُعْظِمُ حُرْمَاتِ اللهِ فَهَؤُلاءِ خَیْرٌ لَّهِ عِنْدَ رَبِّهِ

در خصائص اولاد رسول

سابقا اشاره شد بناء علی ذلك علماء کونند جمع بها امکن اول من الطرح خصیصتها در نگاهداری مرد
عامی و وجه علوتها و تعدد ان بیان جائز است عامی و وجه علوتها داشته باشد در مسئله کفایتها فقط اسلامیه
جواز ان را منفرض شد کلام در اینست که آیا مرد عامی میتواند وزن از علویات بخواند و در خانه خود تکامل و پاره
شیخ الطائفة شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب فقهیه مرحوم صدوق مطالب را در علل التشریح نقل کرده اند از حدیثی که گفت
از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند لا یجوز ان یجمع بین اثنتین من ولد فاطمة علیهما السلام اذ لکن یبلیغها فیسئ علیها
قال قلت یبلیغها قال ای قلبه یعنی جلال نیست که شخص بین و زن از دختران فاطمه ایالات سلام راجع نماید از آنکه این
فرض آن محذور میسر شود و باید مرین کرد آیا میسر میسر بودند و الله میسر شد و این حدیثی است با اشکال اول
و معلوم است محمول بر کراهت است شاید جهت منع آن باشد که مرد بطریق صحیح نمیتواند او را حق طریقی را نماید اگر بگوید
ایتان را بخواند و وجهی بخشن خاطر دیگری بشود و همان در بخش باعث خزن نمواند. فاطمه زهراء علیها السلام است و از
ذیل حدیث نیز می آید عزت و سادات و علویات بفاطمه زهراء علیها السلام میسر شد و شیخ صدوق و شیخ طوسی در معنی
فرموده است این حدیث را با معارضه و انست در مرحوم شیخ حر علی الرخمدی در کتاب سنن فرموده است مرحوم شیخ طوسی
حدیثی که روایت کرده است دلالت واضح بر عدم جواز جمع بین دو دختر از دختران زینب فاطمه زهراء علیها السلام میباشد
و دختران اولاد نصفه معارضه و نسیه است عقیده مرحوم شیخ و ابراهیم در اخبار و حوی علی بیان است عجب
نعم انصوح مع جواز ان فرموده اند ما نمانع من قبل و این کرده اند و عارضه صدوق علیه الرحمه در علل التشریح
باب العائذ التي لا یجوز لاحیان یجمع بین اثنتین من ولد فاطمة علیهما السلام پس از حدیث غیر معارضه در شیخ
تأویل و مرحوم شیخ حر علی الرخمدی فرموده العام لا یعارض الخاص الصحیح القریح و اقله اعلم و اگر کسی ملاحظه نماید
مضمون این روایت را میداند رعایت حق علویات و فاطمیات و وجه مکرمه ایشان لازم است همچنین لازم است
رعایت حق علوتها فاطمه را نمودن در صورتیکه مرد عیال غیر از او داشته باشد و فاطمه نباشد پس اگر در مقام
ترجیح و تفضیل بر آید با آنکه منحصر بفاطمه باشد او را عزت و اندوه مکن نماید و وجهی بخط و فخر خداوند
و از عبارات حدیث بر می آید عدم جواز از فرزندان فاطمه و ولد عموم دارد بقیام طبعات ازله الی یوم القیمة
پس از این تخصیص که فرزندان فاطمه باشند علویاتی که از فرزندان امیر مومنان میباشند از اواج دیگر
خارج میشوند کلام در ملول نکردن صدیقه طاهره صلوات الله علیها است در این زمان مراعات حق بکفر
از ایشان در کمال اشکال است چه آنکه دونفر از ایشان را خواهد نگاهداری کند بلکه رعایت حق نشا از رعایت
را نمیتواند داد نماید خصیصتها اگر اجازه حاضر شود بستد باشی حاضر باشد و شخص عامی از آن
میتواند و افضل در نماز کردن کدام یک است چون اینفره نیز محل ابتداء اینام زمان است شعاری شود
بدان از عموم حدیث قلی مؤثر قیاسا و لا ثقیما و عموم حدیثها شیخی اولی ظاهر است که مستند است
باید در وقتیکه از این بر عام مقدم دارد و شیخ مفید طاب ثراه فرمودند انما یحضر الصلاة قرآن

در نگاهداری مرد عامی و وجه علوتها و تعدد ان بیان جائز است عامی و وجه علوتها داشته باشد در مسئله کفایتها فقط اسلامیه جواز ان را منفرض شد کلام در اینست که آیا مرد عامی میتواند وزن از علویات بخواند و در خانه خود تکامل و پاره شیخ الطائفة شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب فقهیه مرحوم صدوق مطالب را در علل التشریح نقل کرده اند از حدیثی که گفت از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند لا یجوز ان یجمع بین اثنتین من ولد فاطمة علیهما السلام اذ لکن یبلیغها فیسئ علیها قال قلت یبلیغها قال ای قلبه یعنی جلال نیست که شخص بین و زن از دختران فاطمه ایالات سلام راجع نماید از آنکه این فرض آن محذور میسر شود و باید مرین کرد آیا میسر میسر بودند و الله میسر شد و این حدیثی است با اشکال اول و معلوم است محمول بر کراهت است شاید جهت منع آن باشد که مرد بطریق صحیح نمیتواند او را حق طریقی را نماید اگر بگوید ایتان را بخواند و وجهی بخشن خاطر دیگری بشود و همان در بخش باعث خزن نمواند. فاطمه زهراء علیها السلام است و از ذیل حدیث نیز می آید عزت و سادات و علویات بفاطمه زهراء علیها السلام میسر شد و شیخ صدوق و شیخ طوسی در معنی فرموده است این حدیث را با معارضه و انست در مرحوم شیخ حر علی الرخمدی در کتاب سنن فرموده است مرحوم شیخ طوسی حدیثی که روایت کرده است دلالت واضح بر عدم جواز جمع بین دو دختر از دختران زینب فاطمه زهراء علیها السلام میباشد و دختران اولاد نصفه معارضه و نسیه است عقیده مرحوم شیخ و ابراهیم در اخبار و حوی علی بیان است عجب

در نگاهداری مرد عامی و وجه علوتها و تعدد ان بیان جائز است عامی و وجه علوتها داشته باشد در مسئله کفایتها فقط اسلامیه جواز ان را منفرض شد کلام در اینست که آیا مرد عامی میتواند وزن از علویات بخواند و در خانه خود تکامل و پاره شیخ الطائفة شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب فقهیه مرحوم صدوق مطالب را در علل التشریح نقل کرده اند از حدیثی که گفت از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند لا یجوز ان یجمع بین اثنتین من ولد فاطمة علیهما السلام اذ لکن یبلیغها فیسئ علیها قال قلت یبلیغها قال ای قلبه یعنی جلال نیست که شخص بین و زن از دختران فاطمه ایالات سلام راجع نماید از آنکه این فرض آن محذور میسر شود و باید مرین کرد آیا میسر میسر بودند و الله میسر شد و این حدیثی است با اشکال اول و معلوم است محمول بر کراهت است شاید جهت منع آن باشد که مرد بطریق صحیح نمیتواند او را حق طریقی را نماید اگر بگوید ایتان را بخواند و وجهی بخشن خاطر دیگری بشود و همان در بخش باعث خزن نمواند. فاطمه زهراء علیها السلام است و از ذیل حدیث نیز می آید عزت و سادات و علویات بفاطمه زهراء علیها السلام میسر شد و شیخ صدوق و شیخ طوسی در معنی فرموده است این حدیث را با معارضه و انست در مرحوم شیخ حر علی الرخمدی در کتاب سنن فرموده است مرحوم شیخ طوسی حدیثی که روایت کرده است دلالت واضح بر عدم جواز جمع بین دو دختر از دختران زینب فاطمه زهراء علیها السلام میباشد و دختران اولاد نصفه معارضه و نسیه است عقیده مرحوم شیخ و ابراهیم در اخبار و حوی علی بیان است عجب

تخصیص

رجل منی هاشم كان اولی بالتقدیم علیہ بالتقدیم ولینہ وحبیب علی الولی بقلمہ واز این عبارت معلوم است
 که بر ولی میت واجبست تقدیم سید هاشمی بر خود نه بر عامی که حاضر است در شرح قواعد علامه اعلی الله مقامه
 منقولست الهاشمی الجامع للشرایط اولی من غیره بالأمانه لکن ایما بقدم ان قدومه الولی لجماعا کافی المعتبر ونهایه
 الاحکام وحمینه اولوئیه سید هاشمی هانا شرافت نسیا است شهید علیه الرحمه فرموده است ان جماع شرائط در سید
 هاشمی البته شرط است اولوئیه اولوالارم بر بعضی در تمام مقامات است بجا مدارت و مرجوم شهیدانی بود بناله
 نقلت در بعضی جماعه حدیثی ذاب کرده که ملخص از اینست حضرت صادق فرمودنا ائمتنا خلفنا العالمی بالفر
 زکایه وخلفنا الفرشی بیاؤه وخلفنا المرجمی تخسونه وخلفنا المولی حسن وعشرون فی این خبر فضیلت ائمه عالم
 در جماعه بر ائمه است فرشته و فرشی بر عربی و عربی بر ولی معلوم است شهید فرموده مراد از عالم کسی است که بنا
 علوم دینی و احکام شرعیه نامثل علم بالله و علم بکتاب است و هر چه موقوف بر این علم است از مقدمات و علم بکفایت
 طهارت قلبیه نیز که نفس خلاصه بیکر کفایت از باغ هزار رکعت نوشته میشود و با فرشته که منسوب بنصرت
 کانه است صدر رکعت اها هاشمی افضل از فرشته است بیان مبسوطی که در خصیصه حسن ذکر میشود و مفصو
 لز ذکر این حدیث شرافت از با عالم اشرف چه ثواب است بر ایمان نماز که با عالم فرشته هاشمی طالی علوی عالمی
 کسی بجای آرد و مراد از مولی ظاهر بر ابر عربیست و عربی فرزند عرب بن مختار است که قبل از فریش بود پس
 مولی کسی است که عربی نباشد اگر چه آزاد باشد آنچه مشهور است بنده دامولی بنامند و وارد استعمال اباء
 ملاحظه نمود و شاطبی در وصف ابا عمرو و ابن عامر که دونفر از ائمه قرائند گفته است انما عربان و ائمه
 موالی خصیصه لباس و عمامه سبز است که سادات از اخصاص یافته اند بسیار این فقره گفتگوی
 است که این لباس این رنگ آیا از کتاب است یا خود است بلکه اصلی ندارد بدانکه در کتابهای بنام مطورا
 ان هذه العمامه الخضراء لیسر لها فی الشرع والسنة ولا كانت فی الزمان القديم واما حدثت سنة ثلاث وبعین
 وبعامة یأمر الملک الاشرق شعبان بن حسین از این بیانات معلوم است در زمان قدیم لباس سبز منداول
 بوده است در سنه هفتصد هفتاد و سه ظاهر شد و عجب دارم از افا و پل منصاده که از این فقره خوانده
 میشود و علاوه از ده کتاب بنظر دارم که از کار بزرگ علماء ایشان تصریح کرده اند لباس سبز در زمان حضرت خا
 معول بوده است در همان زمان قرارداد شد و برای ایشان بین بخت و بنوع اعتبار و بی هاشم و سایر
 و متذکره بنابر قول علی بن حسین سعود صاحب کتاب مروج الذهب عامون بن مروان الرشید لباس سبز
 پوشید عافت بجهت ملامت رجال و نساء بنی عباس از خود دور نمود و چون آنکه سابقا این زوایا مذکور
 شد و صاحب شرح الفقه مشهور و بلای و بصیر که از اهل اندلس است در حق لباس سادات گفته است
 جعلوا لابناء الرسول علامة ان العلامة شان من لم یکنهم نورا البتة فی وپییم و جوهم یعنی
 الشریف عن الطراز الاخضر یعنی از برای فرزندان رسول نشانه فرار داده اند و نشانه برای کسی است

تخصیص

مُخَصَّصَاتُ الْأَسْرَافِ

ع.م.

مشهور باشد و اورا شناختند و اولاد پیغمبر نور بنوّه از شما ایشان ظاهر است چنانچه ایشان مستغنی اند
 از این نشان که عامه سبزه باشد و یکی از شعراء عامه گفته است اطراف بجان ایشان من سندن خیر
 علی الاشراف والاشرف السلاطین ختم بها شرفا کفرهم من الاطراف خلاصه اگر چه روایتی شده
 است از آنکه طاهرین در پوشیدن ساوان عامه و جامه باین رنگ ولیکن منعمی وارد نیست بلکه از اشتهار
 و انتشار در زمان مأمون و عدم منع امام نواز اسناد لای نمود بجهت این عمل و رضایت پیشوایان دین
 بران و اکنون سبزه اینست ملوح و شایع و منع آن مقدوح است **خاصیت نام** نامشخص دادن بساوا
 و حسن حق است لای برای این سلسله جلیله قرار داده شده است مانند زکوة برای فقرا بدلیل کتاب و سنه
 اما در کتاب خداوند مجید فرمود فی سوره الانعام **أَتَمَّاعْتِمُكُمْ مِنْ تَحْتِ قَارِئِ اللَّهِ حُمْسَهُ وَالرَّسُولِ وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
 وَالسَّائِلِينَ وَإِذَا السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّمَيُّزِ الْجَعَاذِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ** و حسن بنعم خاء و مهم در این است که خداوند بجهت خود و این پنج قسم از بنده کافران از این امر
 فرار داده است و خوش دارم عین جبارت صدق طاب شاه را که ملخص مراد است از خمس بنو سیم باب الحسین کل شیء
 يبلغ قيمته ديناراً فقیر الحسین لله و لرسوله و لذی القربى و الیتامى و المساکین و ابناء السبیل و اما الذی لله
 فهو لرسوله و ما لرسوله فهو له و ذوی القربى هم اقربائهم و الیتامى یتامى اقبل یتیمه و المساکین مساکینهم و ابناء
 السبیل ابناء السبیلهم و امر محمد الی الامام بقدره فهم کتب نشاء علیهم الی اخره و بیان این عبارت خواهد آمد
 پس بدان خس و اجباست ان هفت از غنائم و ارباب مکاسب نخبه که ذمی از مسلم بخرد و معادن و کوز و
 آنچه از دار الحرب لشکر اسلام بدست آرد و نداد از اموال و ذراری و عقار و کراع و سلاح هر چه نقل شود
 بانه شود و غوص در دریا و حرام مخلط مجلول و از این شش قسم سه قسم آن حق امام است یعنی بهم خدا
 و سهم رسول و سهم ذوی القربى و سه سهم دیگر حق این سه فرقه است یعنی بنیم و مسکین و ابناء السبیل بشرط
 اینکه فریقانکه منسوب باشند بمطلب حد حضرت خنی مکتب از این ترتیب بد حضرت رسول عبد الله
 است و او پیر عبدالمطلب است عبدالمطلب پیر هاشم است و مطلبم برادر او است هاشم و مطلبم پیر
 عبد منافند و عبد مناف پیر قصه بن کلاب است پس هر کس از این سلسله منتهی بمجبا اعلای حضرت رسول
 هاشم و عبدالمطلب شد خمس را باید باو داد و خلافت که منسوب بمطلب برادر هاشم مستحق خمس است
 بانه مشهور عدم استحقاق است از آنکه شرط نسبتنا هاشم از جهت پدیده عم چنانکه فقهائهم شرط دانستند
 منسب هاشم را از جهت پدیده مادر خلافت لیسید رضی طاب شاه که فرمودند اگر پد رعای باشد و مادر
 هاشم جاز است بخس دادن از آنکه حضرت رسول فرمودند بحسب و حسین علیهما السلام هذان
 و لذای اما مان فاما او صدقاً و عبارتنه فها در صحیح قول مشهور از این قرار است **بِعَبْرَةِ الطَّوَائِفِ
 الثَّلَاثَةِ اِنْسَابُهُمْ اِلَى عَبْدِ الْمَطْلِبِ بِالْأَبُوَّةِ فَلَوْ اُنْتَسَبُوا اِلَى امِّ حَاصِنَةَ لَمْ يُعْطُوا شَيْئاً مِنْ اَلْحَسَنِ اِلَّا اَنْ يَكُنْ اَبُوهُ**

جوابی است که در این کتاب

و این است که

تخصیص

۱۴

علیه الرحمه و ابن حمزه و ابن ادریس طاب ثراه در کتاب سرائر در عرض صدقه و لجه برای بچه هاشم فرمودند که
 شیخ طوسی علیه الرحمه منسوبین بحضرت امیر مؤمنان و برادران آن بزرگوار را از جعفر و عقیل هاشمی دانسته است
 و چنین عباس هم آن بزرگوار است و دیگران را ذکر کرده این در پس یکدیگر این صحیح نیست از آنکه هاشم پسر عبدمناف
 و عبدمناف پسر قحطی است و قحطی نام وی نبط است و جمع و عبدمناف نام وی مغیره است از وی هاشم و عبد
 الشمر و مطلب و نوفل و ابو عمر منولد کرده و از هاشم عبدالمطلب و اولاد دیگر و لیکن غیر از عبدالمطلب
 از ایشان مناف و عبدالمطلب شش دختر آورده پس امد خرها عاتکه و صفیه و اممه و بیضا و سبزه و اروه
 است اما پسرها عباده و ابوطالب و زبیر و عباس و معقوم و حمزه و ضرار و عمارث و عیداق و ابولهب است
 و عیداقی همان جمل بن عبدالمطلب است و جمل مکن غسل بر او کرد و از این ده نفر پنج نفر اعقاب ایشان
 عباده ابوطالب و عباس ابولهب پس بر غلام اولاد و احفاد این پنج نفر حسن میوان داد و زکوة مفرغ
 بر ایشان و ام است این پنج نفر خلاصه قول این در پس آنست اختصاص حسن منسوبین امیر مؤمنان و از
 و اخوان و عم و عم و دین سائرین صحیح است پس پنج عباس و بنی عمارث و اولاد ابوطالب هاشمیانند و ایشان را از آنجا
 اموال حق ایشان است پس به بیان آن که از اولاد امام حسن و امام حسین است فاطمی و علوی است هر آنکه
 علوی و فاطمی است هاشمی است اما هاشمی فرقی نیست چنانکه فرقی نیست مراد بقرینه منسوب بنصر و کتاف
 جلد و زردم حضرت رسول است مراد از عربی بقرینه بن خطانست خلاصه سه قسم دیگر از اهل خراسانم از
 سادات و مناکین از سادات و ابناء استبیل اند و سزاوار و ملاحظه الحیا طائف است که صاحب مال بعد از اینکه
 سهام ثلثه اولیة را با امام که حق او است داد نصف دیگر را هم خدمت امام بدهد و وی بر حسب بخت و حکمت
 بنماید یعنی مؤنه مال هر یک را برون سراف و اقتار میرساند و اگر که بیاید از نصف خود میرساند و بقیه طفلی است
 بی پدر یا و مادر یا هر دو در کتاب و مسائل مراد است از حضرت باقر که فرمودند کسی که از مال بقیه در هر مورد
 یا تقسیم و بعد فرمودند غیر انیم یعنی بقیه ما یم و مسکن کسی است بغیر و قوت مالپایه خود و انداخته باشد و کوا
 فقیر از مسکن اسوه الا بوده باشد از آنکه رسم اعراب است در امور ابتداء با هم پیمانند و فران بلسان عربیان است
 و خلدوند سبحان در راه زکوة و صدقات فقیر را بر مسکن مقدم داشتند و فرمودند انما الصدقات للفقراء و المساکین
 و العالمین علیها و التوفیة فلویهم و فی الزکوة العار بین فی سبیل الله و انزل التبتیل و دوا به که به است که التبتیل
 نکات است این نیز معلوم است از این بیان پس ممکن است مال چیزی باشد و این قول این در پس است لیکن صحیح
 شیخ طوسی علیه الرحمه مسکن را از فقیر اسوه حال دانسته و این التبتیل کسی است بقول مرحوم ابن ادریس منقطع بفتح
 طاء باشد یعنی در سفر محتاج باشد اگر چه در بلاد خود صاحب مال بوده است این در صورتی است که سلطان در بلاد
 نمایند از آنکه در عنوان انزل التبتیل گفته است بر این فریضه واجب که در باب خمس اجار و احادیث است که فقها انزل
 عشره بفتح فرمودند در هر محل و مورد است شهادت کرده اند بلکه توان گفتند که بکسب خود در دو سالها

و این
 در
 کتاب
 التبتیل
 است

در خصایص اهل بیت رسول

رعیت و مومنان الا استلک علیهم اجر الا المودة فی القرین دارن خمس است بیاد ایشان باجماع و ضرورده دین اسلام خمس
 مانند ذکوه واجب لازم است و از خصایصها شصتین است منکران کافر و غیر است و در ادای دی ثواب جزیل و
 اجر جلیل مقر است کتاب الله و اخبار در غیب و غیر این ناطق اندوان را خداوند دعوت و مدد ذوی القربی فراداد و بر
 عطیت شان ساداتنا بن سه فرقه را بعد از ذات اقدس وجود مقدس نبوی و امام فراداد و بر سبب قایم ملاحظه نما
 چگونه از خصایص خود داد این حقه معلوم را و سادات را شریک فرمود تا همین برای ایشان نباشد و ذکوه را که او سکا
 و اقدار مشهار عا باشد بر ایشان حرام فرمود که ائمة الصدقات الفقراء و المساکین و بر اموال مردمان حقی مانند
 طلب معین کرد که بدو زمنا اگر بد هند تسلیم ایشان نمایند در کتاب تفسیر معانی است حضورنا امیر فرمودند آنچه خدا
 در کتاب کریم از معانی و بنیاب خلق یاد فرمود و اعلام کرد پنج وجه است چه اماره و وجه عماره و وجه بخاره و وجه
 اجاره و وجه حدیث اماره خمس است که فرمود و اعلوا ائمة عظیم من شیء فان الله یخمس له الخیر الا لیه منک حضرت
 علی اعلی چگونه وجه خمس را از جو خسته معاشته تحلیل فرموده است که امیر مؤمنان را و از وجه اماره خوانده است
 و از آنکه در این زمان جمعی از بجزدان که از خدا و رسول و عالم اهری بجزند و بر این فریضه حتمیه الهیه که خمس دان
 است بقدر حجت و خردلی اقبال و اقدام نمینمایند بر حسب حق و لزوم تکلیف خود را دانسته باین حدیث صحیح و خبر
 معتبر ایشان را آگاه نمایم شاید از خواندن و دانستن آن حدیث خردل و حجت از حقه و قسادات داده شود و مشایخ
 و ماجور کردم در کتابنا و اول الا با تا ظاهر از حضرت صادق مرویست که فرمودند در اوایل این و اول
 الذین اذا کالوم اوزنوم یخسرون مراد زباده و نقصان در خمس و حقوق سادات است یعنی و قنکه
 غنایم میرند میدوند و طلب میکنند چون باده حقوق سادات میرسند تا فصر میدهند و ایشان را بد میابد
 و مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب مستطاب سائل الشیعة احکام الشریعة در باب خمس فرموده است سهام
 مثل اولیه از خمس واجب است شخص امام تبرسد و حق او است در صورتی که مکان و جائز نیست تصرف در آن بدو
 اذن امام و توقیع از حضرت جعفر الله اعظم نقل کرده است که مضمون بلاغت مشحون آنرا بنویسید بسم الله الرحمن
 الرحیم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین علی من اکل من مالنا و ذرها حراما پس هر کس بکس از سهم و حق
 امام را بخورد حرام است ملعون خدا و ملائکه و تمام مردمان حتی در کتاب مرویست که حضرت صادق علیه السلام
 فرمودند بجز کسای با مهدانی از کجای فسخ باب نامشود عرض کرد نمیدانم فرمودند بواسطه خوردن خمس که
 حق ما اهل بیت است فسخ عمل ز نامشود مگر شیعیان ما که حلالست بر ایشان و پاکست و لادیشان و شاید کسی
 کان کند شیعیان توان خمس دادن بیان این حدیث دیگر میکنند که امام خود بدین مرتبه
 کسانی هستند که روز قیامت صاحب خمس بر خیزد و بگوید خمسی از آنها مطالبه حق خود را نماید اما بر شیعیان
 خودمان آنرا حلال نمودیم بجهت نزدیکی اولاد و تطهیر و لادیشان یعنی در صورتیکه شخص بشود و منعند
 از رساندن با امام و سادات هم محتاج باشند برای معنی توسعه در فروع و اموال ایشان با صحر کرده اند

در خصایص اهل بیت
 رسول ص ۴۲

تخصیص

و حلال نموده اند تا رفع عسر و حرج شود مانند چیزی از تصرف شیعه در افعال و فعی و سایر حقوق امام و این در صورتی که حاجت و نفع را مستلزم و در حدیث دیگر فرمودند این فقره برای شیعه ما است از شاهد غائب حق و سبب و هر آنچه از ایشان منولد میشود تا روز قیامت اما بر سایرین حلال نگردیده ایم و عهد و میثاق و ذمه در نزد ما ندارند و ایضا مرد و پسند حضرت شامیه فرمودند بفاطمه زهرام علیها السلام نصب خودت را از فعی حلال کن از برای شیعیان ما تا آنکه طیب الوالده شوند آنگاه حضرت صادق فرمودند **إنا أحللتنا أمهات شیعینا** لا یأثم لیطبوا پس از آن خدیجه خیر مسلمان از امامت حضرت خیر البشر بداندند از حقوق امام و فدیه طاهر و خوردن آن جزئی است و کلیتاً باعث خلل در نطفه ها و اولاد میشود و بر حسب واقع اولادشان از روی ناسموند میگردند اما راه ایضا در صورتیکه شیعه است تصرف در آن در این زمان اگر چه قلیل باشد با نایب مناب آن بزرگوار مجتهد اعلم است یعنی اذن و اجازه تصرف و تجویز و امر در وجود معاشقه از جانب ایشان شرط است و چه قدر این فقره آسانست و هر آنکه شیعه است تمام و حصه حق امام را با وجود مجتهد و رعیت ثقه امین و وفاء از مصادات و بی فاطمه نگاه نمیدارد و بچیزی در وجه حقوقش وارد خوردند مال یتیم که بنص آن بکره خوردند اثر خواهد خورد ستم آن یتیم از فرزندان فاطمه علیها السلام باشد با کمال برهنه کی در ستم و بر نشانی حق واجب او در نزد تو باشد و بیانی و ندی با مادر این طفل یتیم در روز قیامت که شفاعت با خداوند است با توجیه میکند خصوص آن یتیم ایضا در دیگر مساکن و ابناء التبیل از این زمره جلیله ضم شوند و در عرض اکبر با توجیه خاصه نمایند بر او همان حکامه فریز و طلب کفایتش احتیاج با اموال و اقراض قیامتنداری در کتاب سطور مرد پسند سمع بن عبد الملک که مدتی با دستیار است خدمت حضرت صادق شرفیاب شد و عرض کرد بواسطه غوص در دریا و نول آن چهار صد هزار درهم بجز رسید هشاد هزار درهم خسارت آوردم و گراهند دارم آن را نگاهدارم و آن حق شماست که خداوند در اموال ما فروداده است فرمود ای باستیار کل زمین از ما است هر چه بیرون از آن نیز از ما است عرض کرد اگر از زمین میدنم نام آن مال حاضر است خدمت شما باورم فرمود ای باستیار تمام آنرا بر تو حلال کردیم و مباح نمود و هر چیزی در دست شیعیان ما است بر ایشان حلال است تا زمانی که قائم ما قیام نماید پس بجز مردم دشمنی قرار میدهند و عیب است که امام آنچه برای او است حقیقه از ایشان بپا است شخص آن در چند چیز مانع اند گنایم که خودشان از ایشان میبندند و میخواهند با تمکن راضی بشدند اولاد و لحفادوی با برهنه و گرسنه پریشان ببینند و در حق آنها حقوق هر یک را داده نکنند **تخصیص** در اینکه سادات در هر طبقه از طبقات آنها و اولاد در سواد کرم و نسبت بر ایشان بزرگوار منقطع نمیشود و آنها از این نسبت هر قدر دور باشند نزدیک اند پس بنا بر حدیث مشهور **كُنْ سَبِيحَ نَسَبٍ مُنْفَطِعٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبِيحَ نَسَبٍ مَعْلُومٍ** است این نسبت را نطفای خود در روز قیامت نیست پس در این باب دو مطلب منظور است یکی آنکه سادات زمان ما و هر زمان تا روز قیامت فرزندان پیغمبرند و از فرزندی آنجناب مراد عامو باشند خارج نمیشوند و دیگری سلسله نسب آنجناب قطع نخواهد شد در روز سنا جز ما فقره اولی بوده

حاکم بن حزم
 صحاح و مستدرک
 صحاح و مستدرک
 صحاح و مستدرک

در خصایص اولاد رسالت

ع م

واضحتر بر این وجه میگوئیم هر سجد که در هر زمانی باشد تا روز قیامت فرزندان بزرگوار است از آنکه ولد والد است هر قدر باخبر نزل نماید از جزئیات بیرون نمیرود و در ذریه گوید که در سوره زفر ناسنت جعلوا لله من عباده جزء علی بن ابراهیم علیه الرحمة فرمود مراد از جزء ولد است که گفتار از برای خدای تعالی فرزندان قرار دادند و سادات اجزاء رسولند پس هر قدر فاصله باشد بین پدر و فرزندان ابا و احبابها تا پدر پدایست و پسر پسر چنانکه در دعاء عرفه جناب امام حسین عرض میکند یا الهی و یا الهی ابائی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و همچنین صدق علیه الرحمه در ثواب الاعمال و شیخ در مسجده و اعلام الدین و کفعمی در حجت الامان نقل فرموده اند اللهم اجعلنی من اهل الجنة التي تحشوا البركة و عارها الملائكة مع نبی محمد و ابینا ابراهیم پس در این دو فقره امام ابراهیم خلیل الله را با بعدی که هستند بخوانده است ایضاً در دست صفت نبی حق نیز اخطب که از ازواج حضرت رسول بود شکایت نمود خدا جناب آنکه زنیهای تو میگویند پدای خود پنهان و دختر بیویدی و هو دینه فرمودند در جواب ایشان بگو پدر من هر دو هست عم من موسی و هارون محمد با آنکه با ابراهیم با صلوات بود هر دو را پدر خوانند و نسبت فرزندیکه موجب برکت است با دادند و حضرت رسول کراراً بجنابان فرمودند من پدر شما هستم پس ذریه نبویه هر قدر دور باشند فرزندان آنحضرت اند و حضرت با فرم فرمودند و فرمودند و ولد رسول الله و عتره نیز معنای بعد اولاد آمده است در قاموس میگوید در معنی عتره نسلا الرجل و مطه عترته اولاد تو پس بیانی چنانکه عتره معنی اخضر افاربت معنی اباعلم آمده است پس از آنکه در ظاهر هر عتره باشند و سادات هم هر چند بعد باشند عتره ان بزرگوارانند بخوبی که سابقاً اشاره شد و علاوه از آنچه استند هادی بر ثبت مقصودها بشر شهید ثانی در کتاب صالک است که جماعتی از اصحاب مانند رجوم شیخ مفید و ابن براج و ابن ادریس با اعتقاد آنست لفظ اولاد شامل اولاد اولاد تا انراضه است چنانکه خداوند با بنی آدم و با بنی اسرائیل که شامل جمیع اولاد آدم و بنی اسرائیل است و اجماع است بر عتره حلیله ولد ولد لقوله تعالی و حلال لک ان تاتیکم الذین اصلاکم و لقوله و یوصیکم الله فی اولادکم و ذریه بضم ذال در لغت فسل و فرزند است بطنا بعد بن پس شامل تمام سادات هر بنی القسب و بعد می شود و آنچه حضرت موسی بن جعفر فرمود بفرزادش پس در معنی ذریه اقوی شاهد است خلاصه مقام سادات عتره و ذریه و اولاد پیغمبرند بلکه هر کس از مشرکان خورد از اجتناف بنی اکرم پدر او است چنانکه ثقة الحدیث بن کلینی در کتاب کافی از حضرت رضا روایت کرده است که شخصی بر آنجناب وارد شد و عرض کرد جلت فلان چه میفرماید در حق مردیکه میبرد و وارثه جز برادر رضاعی ندارد آیا از او ارث میبرد فرمود بل پدر من از حد من رسول تخبر داد هر کس از شما بخورد با آنکه فرزندی از ما ارث میبرد پدر من از حد شما است پس این حد شماست پس شرفیاست پس رضاع و رضاع از این سلسله موجب محرم و جود شرف نسبت است اما حدیث کل حسب ذی فنی قطع بوم القیمة ما خلا حسبی و غیره از علماء اسلام که اچکی دیگر الفوائد ذکر فرموده است و علامه اعلی الله مقامه در کتاب از خصایص نبویه پسر شده است که اولاد دختر منسوب به پدر دختر نیست بلکه منسوبند شوهر دختر اما اولاد فاطمه زهرا

در خصایص اولاد رسالت
ع م

تخصیص

۴۵

منسوب حضرت رسول اند بخلاف مشهور و معروف است در نفسی از آنچه فرمود هر سید که مادرش هاشمه
 مسوان در حدیث و حضرت رسول فرمودند که قَوْمٌ نَعَصَبْتُمْ إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ فَإِنَّ عَصَبَتَهُمْ وَأَنَا
 أَبُوهُمْ و مراد از عصبه آن ربهما از طبایع فصل از بد نیست مختص معنی آنکه هر قومی در همان نسبتشان
 پدرشان منتهی است مگر اولاد فاطمه که من عصبه منید را بشانم و ایضا قال رسول الله **إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ**
بَنِيُونَ إِلَيْهَا إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ فَأُولَئِكَ وَأَنَا عَصَبَتُهُمْ و **عَصَبَتُهُمْ خَلْفَتُهُمْ** و **بَنِي الْمَكِّيِّينَ بَعْضُهُمْ مِنْ كَجَمِ**
اللَّهِ خَلَاصَةٌ حدیث کل سب الی اخوه بقول فاطمه اینست که روز قیامت انساب نفعی نمیدهد لیکن نسبت حضرت
 رسول نافع است داعی عرض میکند اگر چه مرحوم علامه این فقره را از **خصایر** نبوتی شمرده است و سزا
 حدیث و انقطاع و اتصال در روز قیامت است لیکن بمقادیر **أَنَا أَعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ** و بمقادیر ایشان بیشتر
 حتی بر داعی الحوض ابر عصبه نبوتی و نسبت حقه فاطمه در دادینام مفصل و منقطع نمیشود اگر چه احساب
 و انساب منقطع کرد و در رشته که منید و منتهی آنجناب کرد و خداوند مجید او را منقطع نخواهد نمود و در
 حدیث است خداوند و در دو ربهما حکم او بخت بنی بنده کاش تا چنگ زندان از مزایای بخت با بندگی
 وجود حضرت رسول است دیگری استغفار است پس امام **تَمَّ حَضْرَتِ هُنِي مَائِبَ** با علی درجه علی بن سنا
 چنگ با بن ربهما که استغفار است بر بندگی از این حدیث شاید بعضی کن نمایند آنجناب از این عالم رحمت فرمود
 انقطاع بضر بالکلمه کرده بدین چنین است بلکه حقیقه فیض که نفس نفیس **فَبَعَثَ** است جو مبارک خلیفه الله فی الارض
 امام علیه السلام است هر قن از بزرگوار باشد شاخا الارض با هلهها و مراد از نور در آیه و اشرف الارض نبوتی
 امام است که اقطار زمین را از وجود خود درخشنده و نایب دارد یعنی فیض دهند بر ذرات عالم انکاست پس
 انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عزت قران و امام است در صورتی که معنی عزت خاص باشد عموم ساد است اگر
 مراد از عزت عموم سادات باشد امام هم پیشوای ایشان معنی همین معنی است که عرض شد بر حرف جبری محقق
 یعنی **اليوم الصیحة** و در کتابی که اکنون نظر ندارم این حدیث را همین طریق دیده ام که حرف جرم مذکور بود پس میگویم
 این عصبه در دنیا حکم منین آرخته و کشیده است قطع نشد است نمیشود در هیچ زمان و عصر محرقا و فوق کما
 الله با این عصبه نبوتی و طائفة علویة و سلسله فاطمیه علیهم صلوات الله بر حضرت رسول در کنار حوض کوثر وارد
 شود و معنی آن نیز فاطمه آن قطع نشدن نسبت است همین طریق گفته میشود در معنی آیه کوثر که سابقا عرض شد
 کثرت است فرمود دشمن تو ای محمد **إِبْرَاهِيمَ** یعنی منقطع النسل میشوند پس انقطاع نسل آن بزرگوار با وعده
 حتمیه الهیه حاضر نیست یعنی نواز کشت نسل رسول مختاره منقطع و ایبر باشد و از این جهت است بعد از شهادت
 امام عصر علی الله فرجه سید مظلومان امام شهید **بِرَأْسِهِ** نمیشود و در وجه بیفنا ناسل ایشان و در **منافق**
 در کمال کثرت است و کویا این بیان موجب منافق باقی میماند که در معنی کوثر شدن بنا شد در کتب صحیح و در حدیث
لَيْسَ لَشَرِّ نَفْسٍ نَافِقَةٍ فِي الْأَرْضِ حِجَّةٌ إِلَّا نَفْسُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ که حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه حضرت

این حدیث را در کتاب
 التخصیص
 در باب
 اختصاص
 حضرت رسول
 علیه السلام
 در روز
 قیامت
 در حدیث
 حضرت رسول
 علیه السلام
 فرمودند
 که قَوْمٌ
 نَعَصَبْتُمْ
 إِلَّا
 أَوْلَادَ
 فَاطِمَةَ
 فَإِنَّ
 عَصَبَتَهُمْ
 وَأَنَا
 أَبُوهُمْ
 و مراد
 از عصبه
 آن ربهما
 از طبایع
 فصل از
 بد نیست
 مختص
 معنی آنکه
 هر قومی
 در همان
 نسبتشان
 پدرشان
 منتهی است
 مگر
 اولاد
 فاطمه
 که من
 عصبه
 منید
 را
 بشانم
 و
 ایضا
 قال
 رسول
 الله
 إِنَّ
 لِكُلِّ
 قَوْمٍ
 بَنِيُونَ
 إِلَيْهَا
 إِلَّا
 أَوْلَادَ
 فَاطِمَةَ
 فَأُولَئِكَ
 وَأَنَا
 عَصَبَتُهُمْ
 و
 عَصَبَتُهُمْ
 خَلْفَتُهُمْ
 و
 بَنِي
 الْمَكِّيِّينَ
 بَعْضُهُمْ
 مِنْ
 كَجَمِ
 اللَّهِ
 خَلَاصَةٌ
 حدیث
 کل
 سب
 الی
 اخوه
 بقول
 فاطمه
 اینست
 که
 روز
 قیامت
 انساب
 نفعی
 نمیدهد
 لیکن
 نسبت
 حضرت
 رسول
 نافع
 است
 داعی
 عرض
 میکند
 اگر
 چه
 مرحوم
 علامه
 این
 فقره
 را
 از
 خصایر
 نبوتی
 شمرده
 است
 و
 سزا
 حدیث
 و
 اتصال
 در
 روز
 قیامت
 است
 لیکن
 بمقادیر
 أَنَا
 أَعْطَيْتُكَ
 الْكَوْثَرَ
 و
 بمقادیر
 ایشان
 بیشتر
 حدیث
 است
 خداوند
 و
 در
 دو
 ربهما
 حکم
 او
 بخت
 بنی
 بنده
 کاش
 تا
 چنگ
 زندان
 از
 مزایای
 بخت
 با
 بندگی
 وجود
 حضرت
 رسول
 است
 دیگری
 است
 استغفار
 است
 پس
 امام
 تَمَّ
 حَضْرَتِ
 هُنِي
 مَائِبَ
 با
 علی
 در
 وجه
 علی
 بن
 سنا
 چنگ
 با
 بن
 ربهما
 که
 استغفار
 است
 بر
 بندگی
 از
 این
 حدیث
 شاید
 بعضی
 کن
 نمایند
 آنجناب
 از
 این
 عالم
 رحمت
 فرمود
 انقطاع
 بضر
 بالکلمه
 کرده
 بدین
 چنین
 است
 بلکه
 حقیقه
 فیض
 که
 نفس
 نفیس
 فَبَعَثَ
 است
 جو
 مبارک
 خلیفه
 الله
 فی
 الارض
 امام
 علیه
 السلام
 است
 هر
 قن
 از
 بزرگوار
 باشد
 شاخا
 الارض
 با
 هلهها
 و
 مراد
 از
 نور
 در
 آیه
 و
 اشرف
 الارض
 نبوتی
 امام
 است
 که
 اقطار
 زمین
 را
 از
 وجود
 خود
 درخشنده
 و
 نایب
 دارد
 یعنی
 فیض
 دهند
 بر
 ذرات
 عالم
 انکاست
 پس
 انی
 تارک
 فیکم
 الثقلین
 کتاب
 الله
 و
 عزت
 قران
 و
 امام
 است
 در
 صورتی
 که
 معنی
 عزت
 خاص
 باشد
 عموم
 ساد
 است
 اگر
 مراد
 از
 عزت
 عموم
 سادات
 باشد
 امام
 هم
 پیشوای
 ایشان
 معنی
 همین
 معنی
 است
 که
 عرض
 شد
 بر
 حرف
 جبری
 محقق
 یعنی
 اليوم
 الصیحة
 و
 در
 کتابی
 که
 اکنون
 نظر
 ندارم
 این
 حدیث
 را
 همین
 طریق
 دیده
 ام
 که
 حرف
 جرم
 مذکور
 بود
 پس
 میگویم
 این
 عصبه
 در
 دنیا
 حکم
 منین
 آرخته
 و
 کشیده
 است
 قطع
 نشد
 است
 نمیشود
 در
 هیچ
 زمان
 و
 عصر
 محرقا
 و
 فوق
 کما
 الله
 با
 این
 عصبه
 نبوتی
 و
 طائفة
 علویة
 و
 سلسله
 فاطمیه
 علیهم
 صلوات
 الله
 بر
 حضرت
 رسول
 در
 کنار
 حوض
 کوثر
 وارد
 شود
 و
 معنی
 آن
 نیز
 فاطمه
 آن
 قطع
 نشدن
 نسبت
 است
 همین
 طریق
 گفته
 میشود
 در
 معنی
 آیه
 کوثر
 که
 سابقا
 عرض
 شد
 کثرت
 است
 فرمود
 دشمن
 تو
 ای
 محمد
 إِبْرَاهِيمَ
 یعنی
 منقطع
 النسل
 میشوند
 پس
 انقطاع
 نسل
 آن
 بزرگوار
 با
 وعده
 حتمیه
 الهیه
 حاضر
 نیست
 یعنی
 نواز
 کشت
 نسل
 رسول
 مختاره
 منقطع
 و
 ایبر
 باشد
 و
 از
 این
 جهت
 است
 بعد
 از
 شهادت
 امام
 عصر
 علی
 الله
 فرجه
 سید
 مظلومان
 امام
 شهید
 بِرَأْسِهِ
 نمیشود
 و
 در
 وجه
 بیفنا
 ناسل
 ایشان
 و
 در
 منافق
 در
 کمال
 کثرت
 است
 و
 کویا
 این
 بیان
 موجب
 منافق
 باقی
 میماند
 که
 در
 معنی
 کوثر
 شدن
 بنا
 شد
 در
 کتب
 صحیح
 و
 در
 حدیث
 لَيْسَ
 لَشَرِّ
 نَفْسٍ
 نَافِقَةٍ
 فِي
 الْأَرْضِ
 حِجَّةٌ
 إِلَّا
 نَفْسُ
 الْحَسَنِ
 بْنِ
 عَلِيٍّ
 که
 حضرت
 صاحب
 الزمان
 صلوات
 الله
 علیه
 حضرت

در خصایص اهل بی سوره

سادات انانچه چنانکه روایت شده است در حضرت رسول جماعتی از بنی هاشم را ملاقات فرمود که به شدیدی کردند
صوتش فتنه بود اصحاب اطبا عرض کردند چه کنیم تا این فتنه فرمودند خداوند سبحان انزه را برای ما اهل بیت
اختیار کرد و اهل بیت من بعد از من بیاید و نظریه و نظریه شد پس میباشند شوندا آنکه قومی از ناحیه مشرق باو ای
سپا ظاهر شوند و با ایشان مردم مقاله نمایند و طلب خبر و حواکنش ایشان قبول نمایند پس با شمشیرها برین
احقاق حق کنند بصاحب حق تسلیم نمایند که همدیگر عصمت طهارت است از این خبر برمی آید مراد از آن قوم که از
مشرق باو ایات سود فرج مینمایند ساداتند و مقاتله ایشان برای احقاق حق و تسلیم بامام زمان است و حضرت
بافرع فرمودند و آنکه آنکه لا یبقی فیهم اوصاف فینا الامر خصیصه علی ما نداد بر حسب حکمت کامل
و مصلحت شامله از سلسله طاهره و زمره با هر در زندان خانه دنیا اما ایشان از وصول و انتفاع اموال منع
شد و غالباً سادات تمام عظام فتنه و مناسل و پیریشانند و حاشا که این طرف و عسرت با عشاها نشان ایشان
باشد بلکه برای تحصیل لذت و عشرت نشانه آخر است موجب عجز و نهمه باقیه بلکه حضرت عیسی بن داود در کتاب
طبیا لامه فرمودند ان الحق بضاع علی اولاد الابنای یعنی بی فرزندان پیغیزین مضاعف و دو برابر است
دیگر یعنی که عارض بر ایشان میشود شد بدتر است از غیرشان پس فرزندان باید نظر بر کردار و رفتار پدر و مادر
کنند و بر طریقه ایشان مشق نماید خوشتر است این فرقه جلله بنگرند امیر مؤمنان و صدیق طاهر صلوات الله
بهمه خود دارد دنیا زندگی کردند و نیند نمودند برای نکره دو صد بنی از این دویز کواری از کتب صحیح سنو نیک
حدیث اولی این شهر ثوب علی الرحمه در کتاب مناقب روایت کرده است که صدیق طاهر علیها السلام از پند
انگشتری خواسته فرمودند چون نماز شب کردی از خداوند بخواه بجای خود خواهی رسید پس آنحضرت فرمودند
کفت ایضا طلب کردی در زمره صلاهی خوانند چون نظر فرمود انگشتری از باقوت دیکه تمام بناقده او نبوده پس در
انگشتر کرد و فرجناک شد چون اشراحت فرمود خود را در هشتاد و سه قصه دیکه بهشت مانند آن ندیده بود سوا
فرمود این سه قصه از از کتب کفشد از قاطعه دختر محمد است چون داخل یک از این قصه کردید یعنی یافت که سه
پایه داشت سوال فرمود چرا این تخت بکجا پندارد کفشد صاحبان اما انگشتر از خداوند خواستند و چون آن
بنیامیه این تخت گرفتند چون از خواب برخاستند قن صبح شرفیاب حضرت خنوی ماب کردید و آنچه دیده بود
در دنیا و نام عرضه داشت فرمود معاشرا لعبد المطلب لیسر که الدنيا ایما لکم الاخرة و مبادا که الحبتة ما
نصعون بالدينا فانيها از الله غرازة پس شما ال عبد المطلب با چه کار دنیا آخره برای شما است و خدا کاه شاهد
بهشت است آنگاه انگشتر را بجل خود گذارد و خواب از تخت را باقوام او بجهت یافت اما آنچه عجل از حضرت ش
ولا بن منظور دارم و برای همراه از سادات عبرت و نصیحت است و لا ملاحظه فرمایند در افراد اولاد آدم
بینند کسی بعد از رسول اکرم اجل ثانا و اعلی قدر از حضرت امام المؤمنین عند الله هست آنچه مذبح حق
جز ایشان نیست و کینت مانند آن بزرگوار و کسیکه انگشتر را بعباد بزرگوار پروردگار داشته باشد انانچه

در خصایص اهل بی سوره
صاحب کتب
کتاب
کتاب
کتاب

تخصیص

بر ما سوی الله واضح و آشکار است نگاه در اکل و شرب لباس و مکان آن علة غائی زمین و آسمان از احادیث صحیحه اخبار صحیحه بخوانند و ناستی جویند و خودشان از اسلینت دهند و اندکی فامل نمایند برای چه آنجناب فرمودند از دنیا بخدا فرمود و بوی خطاب نمود من نور اطلاق داده ام رجوعی منو نخواهم کرد پس علماء میگویند و زوجه الابی علی الاین حرام یعنی زن پدر بر شوهر حرام است نتواند او را بخواند پس نزد آن است انرا که پدر بزرگوار شما خواستند هرگاه کرد شما نخواهد که خواستن شما بر خلاف خواستن بزرگوار است و این دو بیت از آن جناب است **طَلَبُوا الدُّنْيَا نَلْنَا وَ اتَّخَذُوا جَسَافًا اِنَّهَا زَوْجَةٌ تُو لَانِبَالِي مِنَ الْمِيْمَةِ اِيْطَلَقُ بِهَا هَذَا بِنِهَايَةِ بَيْتِهِ رَاسَهُ مَرِيْبُهُ وَ زَيْدُهُ دِكْرُ سَوَايِ اَوْ يَخْوَاهُ كِهْ اِنْ زَيْدٌ يَبْدُو بِبَيْتِ وَ بِي مَبَالَا نْتِ هِرْ كَسْ يَبْدُو سَوَايِ اَوْ يَخْوَاهُ وَ يَخْوَانْدُ بَعْبَارَهُ اُخْرَى اِنْ زَيْدٌ اَسْتَا يَبْدُو فَرْجُهُ وَ دَر حَدِيثِ اَسْتَا كِهْ اَمْرُهُ مَوْ مَن اَنْ فَرْمُو دَنْد جَائِز نِسْتَنْ مَن اَز اَجْرُ فِجُوْر فِجُوْر مَجْرُوم وَ اِنْ بَيْتِ فَا رَسُو مَرُو فَا نَسْتَا مَادْرُو حُرْ كِهْ نُوْر زِد بَا مَن دَا دَه نَا خَوَا سْتَنْ اَوْ رَا پَدْر مَن سَه طَلَا ق وَ اِنْ سَه بَيْتِ اَنْد مَرُو سْتَدْر نَصْبُ طَا بِ اَنْ اَجْمَعُ اَسْتَا بَعْضُ نِسْبَتِ عَجْرَتِ عَلِيٍّ اَلْحُسَيْنِ دَا دَه اَنْدَا زُوْر وَ مَخْطَا اَسْتَا عَنَيْتُ عَلِيٍّ اَلدُّنْيَا فَا قَلْتُ اَلْمَنْعُ اَكَا يَدًا قَا نُوْسَه لَسِيْرٌ يَجْلُو اَكْلُ بَرِيْفٍ قَدْ عَلَا فَيَجِدُو دَه حَرَامٌ عَلَيْهِ الْعَيْشُ عِبْرٌ مَجْلَلٌ فَا نَسْتُمْ بِاَنْ اَلْحُسَيْنِ رَمِيْنَكُمْ اِسْمًا عِنَا اَجْمَعُ طَلَبْتِي عَلَيَّ خَلَا مَسَه مَعْنَى اِنْ سَه شَعْرَانِسْتِ بَدِيْنَا عَابَا كِهْ دَم وَ كَفْتُمْ نَا چَنْد بِشَفْعَتِهِ رُو م وَ عَم بَا شَم وَ رَفْعُ نَشُوْر هِرْ مَرُو شَرِيْفٌ بَزْرِكِهْ عَيْشُ دِيْنَا رُو حَرَامِ اَسْتَا نِسْبَتِ بِنَا كَفْتَايِ سِرْ حَسْبِنِ زَمَانِكِهْ پَدْر شَا مَرَا طَلَا قِ يَا دَسْمَ عَدَاوَتِ خُوْد رَا اَنْدَا خْتَمُ اَمْ وَ بَا شَمَا دَر نَهَا يَنْ عِنَا دَم وَ دَر بَيْتِ فَا رَسِي اَشَارَه خُوْش كِرُو كِهْ حَضْرَتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَمْرُو اَسْتَا نِسْبَتِ بِنَا رَا رَا هَا كِرُو قِيْر اَحْوَالِ نَزُوْد كِهْ اَنْجَابِ تَخْوَا سْتَنْ بِنَا رَا و رَا هَا فَرْمُو نَهْ چِيْنِ اَسْتَا طَلَبُ سَمْتِ شِيْر دِيْنَا و اِنْچه مَنَعْلُقُ يَا وَا سْتَا اِقْبَالِ بِنَا بِنَانِ بَزْرِكُوْر نَمُوْد وَ اِنْ مَرُو رَا عَرَا ضُ كِرُو دَر اَدْ اَز طَلَا قِ دَا دَنْ چِيْم اَز وِي پُوْشِيْدَا سْتَا وَا عَرَا ضُ كِرُو نَ چِيْنَا كِهْ دَر طَلَا قِ عَابَا شَم مَرُو چِيْسْت كِهْ حَضْرَتِ نَبَوِي نُوْصِيَه حَضْرَتِ اَمِيْرِ اَسْتَا نَمُوْد كِهْ اَكْرَا طَاعَتِ نَمَا يَد نُورَا عَابَا شَم اَز وَا جِ دِيْ كِهْر مَن اِسْتَا نَزَا طَلَا قِ بَدَه بِنِي شَرَا فْتِ عَادَرِي كِهْ اَز بَرِي اَمْتِ مَن دَا وَنْد بَرَا دَر اِسْتَا نَزَا مَطْلُوْقِ الْعِنَانِ كُنْ اَكُوْن طَلَا قِ دَا دَا يَنْ مَوْ دِه مَن طَرِ يُوْشِيْشِ بَعْضُ دِيْنَا وَا بَرَايِ اَهْلِسْ كِنَا دَر وَا وَا رَا هَا كِرُو م وَ تَخْوَا سْتُمْ وَ دَر حَدِيثِ اَسْتَا قَتِي كِهْ حَوَا اَوْ اَجْبُرْتَا دَم اَبُو الْبَشْرَا دَا دَنْد شَيْطَانِ مَم دِيْنَا رَا خُوْشِ پَس مَعْقُوْدَه وَ مَدْخُوْلَه اَوْ اَسْتَا اَز اِنْ حِجَهْ غَالِبَه اَنْدَا سَر اَبْنَاءِ دِيْنَا و شَيْطَانِ اَنْدُو شَبَا مَن اَبْنِ پَدْر و مَادْرُو اَنْدُو دِيْنِ شَا سَمُو كِنِيْدُ شِيْبه كِنِيْدُ خُوْد رَا اَبْنِ پَدْر و مَادْرُو كِهْ دَر سَا حْتِ قَرِيْبِ جَسْتَا نِي بَدَلَنْد وَ حَالَتَا شَان حُرِيْبِ الْمَثَلِ وَ بَرَايِ نِسْبَتِ نَزْد كِرُو خُوْشِ بَكُوْر دَا اِقْبَالِ دِيْنَا وَا عَرَا ضُ حَضْرَتِ سَيِّدَا اَزَا هِدِيْنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ اَلسَّلَامِ رَا مَنُوْشِيْدُ وَ خْتَمِ مِيْنَا يَدِ دَر كِتَابِ جَوَالِمِ الْعُلُوْمِ مَرُو چِيْسْتِ دَر بَعْضِي اَنْبَا غَهَايِ فِدَا كِهْ اَنْجَابِ بَيْتِي دَر دَسْتِ دَا شِيْت كِهْ زَيْنِ جَبَلَه خُوْد رَا جَلُوَه دَا دُو اَنْ زَيْنِ اَز هَمْدُو اَنْ عَالَمِ خُوْشِ و نَمُوْد وَ كَفْتَايِ سِرِ اَبُو طَالِبِ اَكْرَمِ اِيْكِيْرِي اَز اَبْنِ پَدْر دَنْ نُورَا مَسْتَفِي كَم وَ بَخْرَانِهْ هَايِ زَيْنِ نُوْرَا رَا هِ نَمَا يَم وَ يَا دَشَا هِ نَمَا مَلَكْتِ زَمِيْنِ بَا شِي فَرْمُوْدُ تُو كِسْتِي**

تخصیص
طَلَبُوا الدُّنْيَا نَلْنَا
وَ اتَّخَذُوا جَسَافًا
اِنَّهَا زَوْجَةٌ تُو لَانِبَالِي مِنَ الْمِيْمَةِ

بوی شما

بوی شما
بوی شما
بوی شما
بوی شما
بوی شما

در خصایص اولاد سوری

تا نور از گمان تو خواستکاری کنم گفت من دنیا فرمودم و شوهری بگری پیدان از برای خود که من مردنم
 فرزندی که بان بدل و بر زمین فرود فرمود **لَقَدْ خَابَ مَنْ غَرَّكَ دُنْيَا دُنْيَا وَمَا هِيَ إِلَّا غُرْبٌ وَتَابُطٌ**
التَّسَاخُلُ فِي الرُّسُوسِ ثَبَّةٌ وَزِينَتُهَا فِي مِثْلِ نَائِلِ الشَّمَائِلِ قُلْتُ لَهَا عَرِي سَوَای فَاتَقِي عَرُفٌ عَنِ
الدُّنْيَا وَلَسْتَ بِجَاهِلٍ وَمَا أَنَا وَالذُّنْيَا قَاتٌ حَمَّكَ رَهْمٌ يَقْفِرُ بِنَائِلِ الْجِنَادِلِ وَهِيَ الْبَقِيَّةُ بِالْكَوْنِ
وَدَرَهَا وَأَمْوَالُ فَارُوزِ مَلَائِكَةِ الْقِبَائِلِ النَّسْرِ جَمِيعًا لِلْفَتْحِ مَصِيرًا وَيَطْلُبُ مِنْ خَرَانِهَاتِ الطَّوَائِلِ
عَرِي سَوَای اِقْبَى غَيْرُ رَاغِبٍ لِمَافِكٍ مِنْ عَرِيٍّ وَمَلِكٍ وَنَائِلِ وَقَدْ قَبَسَتْ نَفْسٌ بِمَا فِدْرُزِقِهِ فَشَانِكِ
 یادینا و اهل الغوائل **فَاتَى أَخَافُ اللَّهُ يَوْمَ لِقَائِهِ** و اخشی خدا با او تا آخر نائل یعنی تا امید شده که
 دنیای پس نظر بر او را فریب دهد و اگر چه در قرنها بیسپار مردم بسیار از فریبش بگریزند در این فریب چنان کج
 نوسانند و طالع در بسیار یعنی نافع است آمدن بنا نزد ما همیشه عروس ز بسیار خوش دوستی که با دختر
 عالمی است تا آن همه زینت و ستایش و نام وی بینه نبصغیر است بقدیم با بر ثناء و آن دختر در جمال مشهور
 بود گفتم برو و دیگری را بفریب که من میل بدینا ندارم و جاهل نیستم و مراجع کار است بدینا یا آنکه محکم
 که مفصود کلی از خلق خدا بود در زهر خال کرمی است و غروف مجفد زهد و انصاف است جنادل یعنی
 سنگها است فرض کردیم که همه کجها و جوامر خود را از برای ما آورد با اموال فاروز ملک همه فیله ما
 تنه ابله آخر باید مرد و فانی شد و انحرافه و اموال تلف میشود و انحرافه دارها هلاک میشوند پس در زین
 دیگری را که مراد غنی بعزت و یادشاهی دنیا خواهد بود نفس خود را قانع نمودم بهمنز رحمت و روزی که
 مقدس شد پس تودانی و آنها بیکر طلم هلاک انداخته که من از ملاقات خدا بترسم و از خدا با و خوف
 میکنم که همیشه است و زوال ندارد همان برای این میزند از این بر پناز شما بخواند سرا و ارا است
 گفتنا غلطی زمانشان نتوان داد از ما نوسان بیدیه پای تو است همانا در جواب گوید هر آنچه از مو
 و صحن است از قول و فعل بد زرد گوارد شما حضرت شاه و لایب است که همیشه در عمر خویش بر کسوه فخر
 مینامی بود و بلا با و اذای ای کرده بران بزرگواری افناهی که گوارد فرمود **إِنِّي دُرٌّ أَعْطِيَ الْجَمْعُونَ عَلَى الْقَدِّ**
وَأَسْتَبْدِي عَلَى الْأَذَى قَوْلٌ لَعَلَّ وَعَسَى لَيْسَ بِبَايِدٍ وَوَدَّ كَمَا يَكُونُ لَانَا تُونِي بَانَا بَكِرَةً وَأَتُونِي بِأَعَالِكُمْ
 پس عمل و کردار این است از این نسبت مغرور نشوید و از سوء عاقبت بپندیشید که گفته شده است
 ان اخفرت با باه مضوا سلما قلنا صدف لکن بیسما ولدوا اگر آنکه فضیلتی رذات شخص باشد
 شرفیت از فضیلت نسبت اگر نه عقلا نشینغ فضلا نونی نمایند **قَالَ امير المؤمنين صلوات الله عليه**
قَاتِرٌ نَفْسٌ وَكَيْتِي آجِي مَنْ عَجِمَ كِنَادَ مِنْ الْعَرَبِ إِنِّ الْفَتَى مِنْ قَوْلِهَا أَنَا لَيْسَ الْعَطَى مَنْ يَقُولُ كَانِ
 فوئست جواب میسکه بفرماید چون روز قیامت شود پدران شما بگویند از این شرف نسبت که شماها افتخار
 از پدران ما است اینرا با او گذاید و ان شرافت را گرفتند دیگری چه دار بد محکم است بگو از بزرگان بدین

در خصوص
 فرزندان
 سوری
 که با او
 دوستی
 میکند
 و آنرا
 فریب
 میزند

تخصیص

۴۹

بر غلامی افتاد که در غلام گفتا که ما به نفاخر جامه فاخر نواست که خود را زینت داده پس فرزد و جامه است
 و اگر در مرکوب و اثاث البیبا است نیز از آنها فاخر تا شبیه و اگر از فضل پدران و مادرانست صاحب این فضل است
 اگر هر یک حق خود را استردا کند پس در آنچه شرف باشد و میگویند تخم آلاء است در جنوة الاچباء یعنی
 رحم کردن بر دشمنان شد پسرانش از جفا کردن بر دشمنان بلکه در دشمنان عین جفا بر دشمنان و گدا
 دشمنان نیز از این جنوة فاجره دیناست که مطلقه نشد حضرت شاه اولیام است برای فرزندش شادریکن است
 و کین دیگر دارد و خود را لباس و سنان بر شام جلاوه میدهد چنانکه در ایات مرحوم سپیدافتنه و گدا می
 بجز از جلا و انبار شام چند گز است که فرموده است از این دشمن خود خوان غزازه عذاره مکاره حدیث نماید
 و از زینتها آن فریفته نشود که من بر مکتوب و مسالک وی پناهستم بلیث باری چو ضانه پیشوای بخیر
 افسانه نیک شونه افسانه بد محقق نماید کمال این سادات که فرزندان آن پدران و مادرانند شاعر و آثار فافه
 و فقر است علم و فقر و ثروت و انداز یک شجر و ظهور و بر و زمام و کمال فقر و علم از پیغمبران و فرزندان ایشان نشود
 معنی لفظ فقر فقدان ما محتاج است حقیقت آن احتیاج محیی هر آنکه محتاج محیی است این معنی دارد افسانه
 اعراض از دنیا و ابناء آن میباشد و این صفت محمود از این سلسله عجمه پسندید است تا پندار عابا و فخر باشد
 پس عزیز در تر خدا و خلق کسی است آنچه در حق است بخواند آنچه در دست خلق است نخواهد پس بگر این فرقه
 مرتبه که دشمنان نویسند برای چیست آید خبر ایشان خشم کرده است که خبرشان نموده است یعنی دست
 و عطوفت است آقا فرة اولی نیست معاذ الله معتقد شوم پس بپای که فراء الی الله بودند از همه خشم خداوند
 بوده است که برای رحمت ایشان و دوستی سادات و اولادشان و هر کس را خداوند و سناندار است اولاد
 پرا از جفته دنیا میکند پس مانند کودکان از علاقه و بازی آن از خداوند بجان غافل پیشوای سنی و سنی
 و آسوده کی میرا استیکیز و گرفتار و دست پر است که شیخ فرمود نو آنکری کشند سو کبر و نخوت و ناز خوش
 است فقر که دارد هزار مؤمنان و عجب ساز چیزی دانه نیا زمان که ملتس این ایام رخسند ساس اند هر صباح و
 مشا با حضرت علی اعلی معارض و مقام اند پس چرا بر خالی این شاهزاده کان که هر یک جهان اند و مثل طبت
 و ظلم پیغمبر الزمان منکرند بر حسب سباب ظاهر و پندار و پندار سنی که ایشان شبیه که و پوسندگی
 دو سنانشان شرط است فخره الفخر فخری و با فخر طایع جمیع الانبیاء و المرسلین و کلام من شبیه بقوم فهو منهم
 کجارت خلاصه خداوند فقار نتوان خصمی کرده ما تا حکما بنان پادشاه است هر وقت کشتی در باد بر آید
 بود با خشم بگرد حکم پیشوای آب و بار آبکوها پاشند و حکم ابو علی مکتوب از سفی نقل کرده هر وقت
 در ماه تاب میخواستند بخورد و پیش از این جهت بر ماه تابند دشنام میداد و ماه را میگویند و آنچه مثل و
 مثل کلاب علی است که گفته اند هر قدر پیشانند شک بانک نیز شک ظمیر من چشم تو اما هانان صلیت
 و بیست و نوبی شهوات میرفتان نورسک هو موکتد الی آخره پس این این چشم کم اعلی کل شیخ خلفه نمهد

تخصیص
 و فخر
 و فقر
 و ثروت
 و علم
 و فقر
 و ثروت
 و علم
 و فقر
 و ثروت
 و علم

در خصایص اولاد رسول

بعضی منقول است که
بعضی منقول است که
بعضی منقول است که

عجب فرموده اماد روح الله روحه ای آنکه نور اهرم کردن حرم است که خود نمود از ساعه در آن چه تمام است
 دنیا چو حرم دان و در آن خود را طفل خون است غذای طفل ناد و در حرم است حال در وقت همان بیکه پریشان باشد
 پر شود خانه ز خورشید چو پیران باشد فاملا **سبک** در سادات فضایل خاصه آنست که بخواه فضیله
 از آنها را برای تأکید و توضیح خصایص سادات کتب علماء اعلام نقل نمایند **اول** که اولاد این سلسله است
 که در شرق و غرب عالم منتشر اند از نساء معظمین و اشراف کرمین **دوم** تمام اهل عالم ما مورثند اخصاس که حقوق
 ایشانست بکفنه های خودشان بر دارند و با بفرقه شریفه بر نهانند و این فرز مغزهای ایشان دائر و سائر نیست
 سوخته صدقات و زکوة که او ساخت و افکار اموال مردم ما خست بر ایشان حرام است تا تمیز باشد علوم مقام
 ایشان با سایرین مردم **چهارم** احدی نیست از زمان نزول آنه غمناک و در قیامت میرد مگر آنکه از حقوق ایشان
 اشتغال نهاده دارد جز کسانی که ایشان را تکلیف نیست **پنجم** هر یک از پادشاهان و بزرگان و رعایا متمایز این اثر است
 و عزت را میبایست و بدان فخر میکنند اما این فرقه جلیله از روی مقام احدی را و انساب یکسب را نخواستند چنانکه
 عبدالله بن حسن فرمود همیشه شتر خداوند سجان در فرماز فضیلت بران نصیحا امر بدوستی ایشان فرمود که
 باید همه خلق ایشان را دوست بدارند **هفتم** نمازها مقبول نمیشود و صبح نیست جز بیدگرا ایشان مخصوصا
 در تشهد **هشتم** در مفاخر و مناصب ایشان اخلاص نیست مگر در تقدیم و تاخیر از آنچه در صدر اسلام واقع
 گردیدند **نهم** آنکه نظایر ایشان توانستند از عوم این جماعه نبیله بجهت و مدح کنند که جهاد ایشان راجع بخدا و رسول است
 در دنیا و موجب عقوبات شد **دهم** در عقوبت هم دعوی خلافت حقه از ایشان مطابق و موافق با قرآن است
 که ذریه بعضیها من بعضی دعا و تکلم هرگز اولاد احدی از عادی خلافت را خلافت ذریه طاهره یا ذریه **یازدهم** عتق
 ایشان را عتق حضرت رسول و عتق حضرت رسول را نیز عتق خود فرار داد و امر به بیعت فرمود **دوازدهم**
 دولت حقه را در زمان مملکتی که سلطنت نمایند در دنیا و آخر این عالم که منقل بقیامتست برای ایشان فرار داد
سیزدهم هم ایشان را در طهارت و ولادت و غیر آن با پیغمبر معظم شریک فرمود بقتل آنکه **چهاردهم** در
 قرآن خداوند سبحان در مورد عدل اسلام فرمود از جمله سلام علی الین هم ما قبل یا نفس لا یخفی بالشیء **پنجاهم**
 علی اللودیه الا ال باسینا یا **پنجم** علامه زنا و نفاق و فرزند چسب بودن و از عداوت و عناد با ایشان بپای
 که در فرمود دشمن ایشان در صلوات است **شانزدهم** در کتاب مغازی اخبار است حضرت
 صادق فرمودند ولدا الزنا را اعلامانی است اول بغض با اهل بیت است دوم میل کردن مجرمی است که از خلق شده
 سوم انحراف باین است چهارم سوء محضر است یعنی حاضر شدن و بدسلوکی نمودن او است پنجم در مجالوس
 هر کس چنین است بغیر از غیر پدش منولد شده است **هجدهم** مادرش در وقت حضور او حامله شده باشد **نهم**
 حضرت رضاعه فرمودند قبره را دشنام نکوید با طفلانند هید با بازی کنند با آنها از آنکه شیء بسیار بگوید
 و بشیر او است **عزیز** الله **مبغضی** **عزیز** الله و اینها همدی بخواند و بر او بی بالوی نوشته شده است **بیست و یکم**